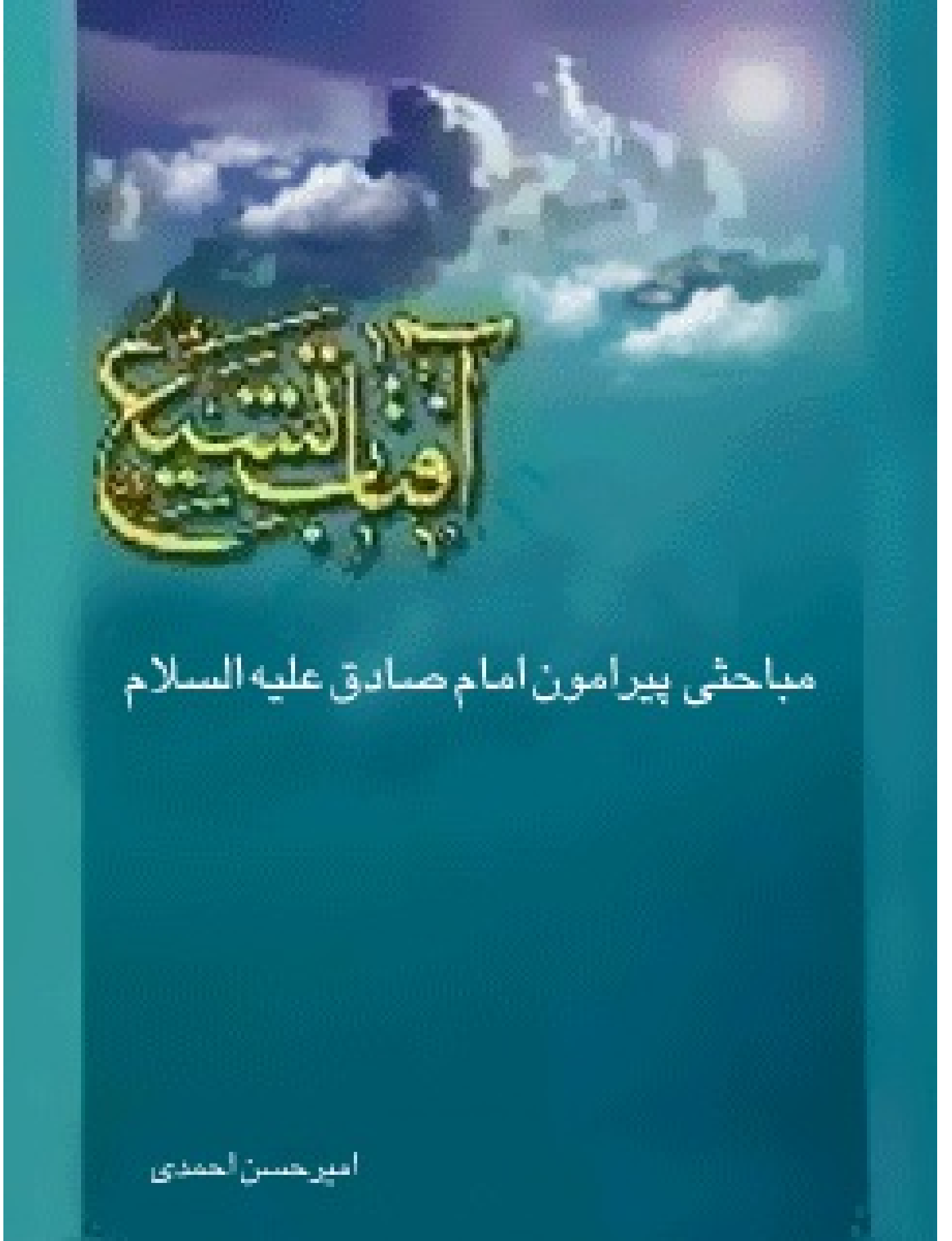








آفتاب تشیع (مباحثی پیرامون امام صادق علیه السلام)

نویسنده:

امیر حسن احمدی

ناشر چاپی:

سرزمین باران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	آفتاب تشیع (مباحثی پیرامون امام صادق علیه السلام)
۹	مشخصات کتاب
۹	پیش گفتار
۹	مقالات
۹	خورشید بقیع
۱۰	فجر صادق معرفت
۱۰	اشاره
۱۰	وضعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امپراتوری اسلامی
۱۱	خط مشی و موقعیت امام صادق
۱۱	اوضاع سیاسی در عهد امام صادق
۱۱	اشاره
۱۲	علت امتناع امام صادق
۱۳	روش بنیادین امام صادق
۱۳	دانشگاه بزرگ
۱۵	میوه‌ی دل اولیا
۱۶	نظریات
۱۶	ابوحنیفه
۱۶	مالک
۱۶	شبلنجی
۱۶	علامه شیخ احمد رضا
۱۷	علامه محمد بن طلحه‌ی شافعی
۱۷	علامه شیخ محمد خالصی

داستان‌ها	۱۷
چه کسی گفت؟...	۱۷
از کجا؟	۱۸
رفتن، رسیدن است...	۱۸
سود و زیان	۱۸
شعر و شراب	۱۹
اگر عشق نبود...	۱۹
شاگردان	۲۰
اشاره	۲۰
جابر بن حیان	۲۱
عبدالله بن مسکان	۲۱
جمیل بن دراج	۲۱
حمران بن أعین شیبانی	۲۲
ابوحمزه‌ی ثمالی	۲۲
مفضل بن عمر جعفی	۲۲
برخوردهای حکومت	۲۳
خشونت منصور دوانیقی بر امام صادق	۲۳
به آتش کشیدن خانه‌ی امام صادق	۲۳
نیمه شب و امام صادق	۲۳
امام صادق در بستر شهادت	۲۴
واپسین سخنان امام صادق	۲۴
جانشینان امام صادق	۲۴
احادیث	۲۵
بدزبانی	۲۵

۲۵	 دروغ‌گویی
۲۵	 جدایی و قهر
۲۵	 آزدن پدر و مادر
۲۵	 غیبت و بهتان
۲۵	 پیمان‌شکنی
۲۵	 معجزه‌ها
۲۵	 صدای پای آب
۲۶	 باز باران...
۲۶	 از بی‌نشان
۲۶	 دست‌های باران
۲۷	 باغ باران
۲۷	 ناگهان بهار
۲۷	 شعرها و نثرها
۲۷	 اشاره
۲۷	 شعرها
۲۷	 موج خیز دانش
۲۸	 صبح صادق
۲۸	 دریای معالم
۲۸	 چراغ علم
۲۹	 دیر و زود
۲۹	 هزار مرتبه دریا
۲۹	 نثرها
۲۹	 واپسین وصیت
۲۹	 حجت روشن

از تنهایی	۳۰
ترجمه‌ی زخم	۳۱
از غربت	۳۱
باغ شقایق	۳۱
پاورقی	۳۲
مؤسسه نور فاطمه زهرا سلام الله علیها	۳۳

آفتاب تشیع (مباحثی پیرامون امام صادق علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: آفتاب تشیع / احمدی، امیر حسن، - ۱۳۵۲ مشخصات نشر: تهران: سرزمین باران، ۱۳۸۳. مشخصات ظاهری: ص ۱۲۳ شابک: ۹۶۴-۹۴۷۵۲-X وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا. موضوع: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۱۴۸ - ۸۳ق. رده بندی کنگره: BP۴۵/الف ۷۳ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۵۳ شماره کتاب شناسی ملی: م ۸۳-۳۱۹۳۳

پیش گفتار

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در هفدهم ربیع الاول هشتاد و سه هجری در مدینه تولد یافت و بیست و پنجم شوال سال صد و چهل و هشت هجری در شصت و پنج سالگی در همان شهر به شهادت رسید. مزار شریفش در قبرستان غریب «بقیع» است. دوران امامت آن حضرت سی و چهار سال - از سال ۱۱۴ تا ۱۴۸ هجری - بود. حضرت امام صادق علیه السلام از فرصت برخورد دو سلسله‌ی «بنی امیه» و «بنی عباس» که به افول عصر اموی و انتقال قدرت به سلسله‌ی عباسیان انجامید، کمال بهره‌وری و استفاده را کرد و هسته‌ی مرکزی تشیع را درخششی پایدار و ابدی بخشید. آن امام همام، با نگرشی ژرف به اوضاع عمومی آن روز مسلمانان، آغازگر نهضتی فراگیر در ابعاد علمی و فرهنگی معارف اسلامی گردید و به همین منظور حدود چهار هزار و اندی شاگرد را، که هر کدام خورشیدی فروزنده در اسلام هستند، تربیت کرد. بر اثر همین تعلیم و تعلم و انقلاب علمی - فرهنگی به زعامت آن حضرت بود که اسلام راستین از زیر پرده‌های حجاب حاکمان ظلم و جور و تزویر، آشکار و دوران تمدن عظیم اسلامی پایه‌ریزی گردید. [صفحه ۱۲] منصور دوانیقی (دومین طاغوت عباسی) در دوازدهم ذیحجه‌ی سال صد و سی شش هجری بر مسند خلافت نشست و پس از بیست و دو سال امیری غاصبانه بر جامعه‌ی اسلامی سرانجام در ششم ذیحجه‌ی سال صد و پنجاه و هشت هجری از دنیا رفت. سال‌های آخر دوران امامت امام صادق علیه السلام حدود دوازده سال در عصر خلافت منصور دوانیقی بود. او طاغوتی بسیار خونخوار بود، برای حفظ حکومت خود، بسیاری از سران و برجستگان آل علی علیه السلام و سادات آن خاندان محترم را کشت. عاقبت نیز پس از آزارهای بسیار بر امام صادق علیه السلام حضرتش را مسموم و به شهادت رسانید. از آن جا که آن حضرت، معصوم هشتم و امام ششم شیعیان است، این مجموعه نیز در هشت فصل و شش موضوع برای دوستداران و شیعیان صادق، گردآوری شده است. امید آن که مرضی خاطر فرزند برومندش، حضرت بقیه الله الاعظم - ارواحنا له الفدا - قرار گیرد و ثواب آن را به ارواح پاک امامان معصوم علیهم السلام و پدر بزرگوارم - رحمه الله علیه - تقدیم می‌کنم. هم‌زمانی و همدلی دوستان و استادانم: حجت الاسلام حاج شیخ رضا اصلانی، حجت الاسلام حمید خیری، سید محمد سادات اخوی، محمد مهدی علی قلی و محمد مطهر را نیز از هنوز تا همیشه سپاس گزارم. و السلام علی من اتبع الهدی ربیع الاول ۱۴۲۶/ امیر حسن احمدی [صفحه ۱۳]

مقالات

خورشید بقیع

شب بود و هوا بارانی. باری از نان به دوش می کشید. رو به سوی سایه بان و گذر «بنی ساعده». حاضر نبود آن بار سنگین را به «مصلی» بسپارد، که در پی او می رفت. معلی می گوید: با هم به ظله‌ی بنی ساعده رفتیم. گروهی آن جا خفته بودند، امام صادق

علیه‌السلام شروع کرد به گذاشتن یکی دو گرده نان، زیر پوشش هر یک از آنان که در خواب بودند. نان‌ها را آهسته می گذاشت و رد می شد، تا رسید به نفر آخر و سرانجام بازگشتیم. این نمونه‌یی از سرکشی آن پیشوا به تهیدستان بینوایی بود که بسترشان خاک بود و لحافشان آسمان. و در جامعه‌ی رفاه‌طلب آن روز از یادها می رفتند، اما امام شیعیان از آنان غافل نبود. ابوجعفر خنثمی نقل می کند: امام صادق علیه‌السلام کیسه‌ی پولی به من [صفحه ۱۶] داد و فرمود: این را به فلان شخص از بنی هاشم برسان، ولی به او نگو که من دادم! پیش آن مرد رفتم و کیسه‌ی پول را به او دادم. گفت: خداوند، فرستنده‌ی این پول را جزای خیر دهد؛ همواره گهگاه مبلغی برای من می فرستد و تا سال آینده با آن زندگی می کنیم. ولی جعفر بن محمد (منظورش امام صادق علیه‌السلام بود) با آن که اموال زیادی در اختیار دارد، حتی یک درهم به ما نمی دهد و احسان نمی کند! این درس اخلاص را از کجا می توان آموخت؟ جز در مکتب عترت و امام صادق علیه‌السلام که بی‌نام و نشان، امداد کند و حتی برای اصلاح دیدگاه آن شخص هم که می پندارد امام به فکرش نیست، اقدامی نکند و چه روح‌های با عظمتی! سفیان ثوری وارد منزل حضرت صادق علیه‌السلام شد. امام را رنگ پریده و آشفته دید. پرسید: چه شده؟ حضرت فرمود: اینان را نهی کرده بودم از این که بالای پشت بام بروند. وارد خانه شدم، دیدم یکی از کنیزان که در خانه به تربیت کودکان می پردازد، همراه یکی از کودکان از پلکان بالا رفته است. همین که چشمش به من افتاد، لرزید و متحیر شد و ندانست که چه کند، در همین حال کودک به زمین افتاد و جان داد. (دقت کنید) پریدن رنگم و آشفته‌گی‌ام برای مرگ این کودک نیست، بلکه برای آن است که سبب شدم ترس و هراس در دل آن کنیز بیفتد! آن گاه حضرت صادق علیه‌السلام به آن کنیز، دو بار گفت: «عیبی ندارد، تو را به خاطر خدا آزاد کردم، برو.» راستی چه دل رؤوف و مهربانی! و چه وجود فرخنده و نیکی! کیست که چون آن امام؛ حاضر نباشد رعب و وحشتی از او، در دل دیگران بیفتد و از او بترسند؟ جز پیروان راستینش؟ [صفحه ۱۷] لحظات واپسین حیات امام است. در آستانه‌ی کوچ به ملکوت و جدایی از دنیا و بستگان، همه‌ی فرزندان و خویشاوندان را نزد خویش فرامی‌خواند. گویا وصیتی دارد. سفارش آخر امام چیست؟ وقتی همه‌ی چشم‌ها و گوش‌ها به لب‌های مبارک اوست، این جمله از زبانش شنیده می شود: شفاعت ما هرگز به کسی که نماز را سبک بشمارد، نمی رسد! این آخرین وصیت مردی است که صاحب مذهب ما و حجت‌الاهی بر انسان‌ها است. و این سخن پیشوا است که خود «نماز مجسم» و «تبلور عبودت» است. با این وصیت، چه گونه رفتار می کنیم؟! [۱].

فجر صادق معرفت

اشاره

ششمین امام معصوم در هفدهم ربیع‌الاول سال هشتاد و سه هجری در شهر مدینه‌ی منوره به دنیا آمد. پدر ارجمندش حضرت محمد بن علی الباقر علیه‌السلام و مادر گران‌قدر «ام فروه» دختر «قاسم بن محمد ابی بکر» بود. نام مبارک آن حضرت علیه‌السلام جعفر و کنیه‌های شریفش: اباعبدالله، ابا اسماعیل و ابوموسی بود. آن جناب، القاب بسیاری داشت که از آن جمله «صادق» «فاضل» «طاهر» و «قائم» از همه برجسته ترند. امام صادق علیه‌السلام در دوران حیات جد بزرگوارش حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام تولد یافت و در آن تاریخ که سید الساجدین علیه‌السلام جهان را بدرود می گفت، صادق آل محمد علیه‌السلام کودکی دوازده ساله بود و به سال یکصد و چهارده هجری که حضرت [صفحه ۱۸] باقر علیه‌السلام رحلت فرمود، وی سی و یک سال داشت و از آن تاریخ به بعد به مدت سی و چهار سال، امامت و راهبری شیعیان را برعهده گرفت.

وضعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امپراتوری اسلامی

رژیم بنی امیه در سالیان آخر زندگی امام باقر علیه السلام و نیز سال‌های آغاز امامت فرزندش امام صادق علیه السلام یکی از پر ماجرا ترین مراحل خود را می گذرانید. قدرت نمایی های نظامی در مرزهای شمال شرقی (ترکستان و خراسان) شمال (آسیای صغیر و آذربایجان) و مغرب (آفریقا، اندلس و اروپا) از سویی و شورش های پیاپی در نواحی عراق، خراسان و شمال آفریقا که عموماً، یا غالباً به وسیله ی بومیان ناراضی زیر ستم، گاه به تحریک، یا کمک سرداران اموی به پا می شد. از سوی دیگر وضع پریشان ملی در همه جا و مخصوصاً در عراق مقرر تیول داران بزرگ بنی امیه و جایگاه املاک حاصل خیز و پربرکت که غالباً مخصوص خلیفه، یا متعلق به سران دولت او بود و حیف و میل های افسانه یی هشام و استاندار مقتدرش «خالد بن عبدالله قسری» در عراق و بالأخره قحطی و طاعون در نقاط مختلف از جمله خراسان عراق، شام و ... حالت عجیبی به کشور گسترده ی مسلمان نشین که به وسیله ی رژیم بنی امیه و به دست یکی از معروف ترین زمامداران آن یعنی «هشام بن عبدالملک» اداره می شد، داده بود. بر این همه، باید مهم ترین ضایعه ی کمبود، یا فقدان معنویت فکر و روحیات اسلامی در فضای پریشان و غمزده ی کشور اسلامی که فقر، جنگ و بیماری همچون صاعقه برخاسته از قدرت طلبی و استبداد حکمرانان اموی [صفحه ۱۹] بر سر مردم بینوا فرود آمد، می سوخت و خاکستر می کرد پرورش نهال فضیلت و تقوا و اخلاص و معنویت چیزی در شمار محالات و ناممکنات می نمود. رجال روحانی، قضات، محدثان و مفسران که می بایست پناهگاه مردم بینوا و مظلوم باشند، نه فقط به کار گره گشایی نمی آمدند، بلکه غالباً خود نیز به گونه یی و گاه خطرناک تر از رجال سیاست بر مشکلات مردم می افزودند. نام آوران و چهره های مشهور فقه و کلام و حدیث و تصوف از قبیل «حسن بصری»، «قتاده بن عامه»، «محمد بن شهات زهری»، «ابن بشر» و «ابن ابی لیلی» و ده ها تن دیگر از قبیل آنان در حقیقت، مهره هایی در دستگاه عظیم خلافت، یا بازیچه هایی در دست ایران و فرمانروایان آن بودند. تأسف آور است اگر گفته شود که اگر بررسی احوال این شخصیت های موجه آبرومند در ذهن تاریخ نگار مطالعه گر آنان را در چهره ی مردانی سر در آخور تمنیات پلید همچون قدرت طلبی، نامجویی و کامجویی، یا بینوایانی ترسو عافیت طلب، یا زاهدانی ریاکار و ابله و یا عالم نمایانی سرگرم مباحثات خونین کلامی و اعتقادی، مجسم می سازد. قرآن و حدیث که می بایست نهال معرفت و خصلت های نیک را زنده بدارد، به ابزاری در دست قدرتمندان، یا اشتغالی برای عمر بی ثمر این تبهکاران و تبه ورزان تبدیل شده بود. در این فضای مسموم خفه و تاریک و در این روزگار پربلا و دشوار بود که حضرت صادق علیه السلام بار «امانت» الاهی را به دوش گرفت و به راستی که امامت با آن مفهوم مترقی که در فرهنگ شیعی از آن شناخته و دانسته ایم، برای امتی سرگشته و فریب خورده ستم دیده و کج فهم در چنین روزگار تاریک و پربلا بسیار حیاتی به شمار می رفت. [صفحه ۲۰]

خط مشی و موقعیت امام صادق

امام ششم شیعیان علیه السلام با شناختی که از واقعیات حاکم بر جامعه ی زمان خود داشت و با آگاهی از واقعیت سیاسی، فکری و علمی امت و سنجیدن شرایط و امکانات پیرامون خود، قیام با شمشیر و انقلاب مسلحانه و فوری را برای برپا داشتن حکومت اسلامی کافی ندید؛ چه، برداشتن حکومت و نفوذ آن در امت، تنها به آماده نمودن قوا برای حمله ی نظامی بستگی نداشت، بلکه پیش از آن بایستی سپاهی عقیدتی فراهم می آمد، که به امام و عصمت او ایمان مطلق داشته باشد و هدف های بزرگ او را درک کند و در زمینه ی حکومت از برنامه های او پشتیبانی کرده، دست آوردهایی را که برای امت حاصل می شد، پاس دارد. [۲].

اوضاع سیاسی در عهد امام صادق

اشاره

در زمان امام صادق علیه السلام خلافت از دودمان اموی به دودمان عباسی منتقل شد. عباسیان از بنی هاشم‌اند و عمو زادگان علویان به شمار می‌روند. در آخر عهد امویان که کار (مروان بن محمد) خلیفه‌ی آخر اموی به عللی سست شد، گروهی از عباسیون و علویون دست به کار تبلیغ و دعوت شدند. در آن زمان و تاکنون نیز علویان دو دسته‌اند: بنی الحسن علیه السلام اولاد امام مجتبی علیه السلام و بنی الحسین (اولاد سیدالشهدا) غالب بنی الحسین که در رأسشان حضرت صادق علیه السلام بود، از فعالیت انقلابی - سیاسی ابا می‌کردند، [صفحه ۲۱] امام صادق علیه السلام بارها به انقلاب و ایجاد حکومت دعوت شد، ولی نپذیرفت. در آن زمان عباسیان در ظاهر به نفع علویون تبلیغ می‌کردند. سفاح، منصور و برادران بزرگ‌ترشان ابراهیم (ملقب به ابراهیم الامام) با محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن معروف به «نفس زکیه» بیعت کردند و حتی منصور که بعدها قاتل نفس زکیه شد، در آغاز امر رکاب عبدالله بن حسن پدر نفس زکیه را می‌گرفت و مانند یک خدمتکار، جامه‌ی او را روی زین اسب مرتب می‌نمود؛ زیرا عباسیان می‌دانستند که در جامعه‌ی آن روز، زمینه و محبوبیت از آن علویون است. عباسیان، مردمی نبودند که دلشان به حال دین سوخته باشد، هدفشان دنیا بود و چیزی جز مقام، ریاست و خلافت نمی‌خواستند. حضرت صادق علیه السلام که در رأس بنی الحسین علیه السلام بود از اول، از همکاری با عباسیان امتناع می‌ورزیدند. از سیاست‌های بنی العباس این بود که از همان اول که دعوات (دعوت کنندگان) و مبلغان را برای تبلیغ براندازی حکومت امویان و دعوت مردم به سوی خودشان به این طرف و آن طرف می‌فرستادند، به نام شخص معینی نمی‌فرستادند؛ به عنوان «الرضا من آل محمد» یا «الرضی من آل محمد» یعنی یکی از اهل بیت پیامبر علیه السلام که شایسته باشد، تبلیغ می‌کردند، ولی فی الواقع در نهان، جاده را برای خود صاف می‌نمودند، دو نفر از دعوات «دعوت کنندگان» بنی عباس از همه معروف‌ترند؛ یکی عرب به نام «ابوسلمه خلال» که در شهر کوفه مخفی می‌زیست و سایر دعوات و مبلغان را اداره می‌کرد و به او «وزیر آل محمد» نیز لقب داده بودند. و نخستین بار کلمه‌ی وزیر در اسلام به او گفته شد و دیگری: ایرانی که همان سردار معروف، ابومسلم [صفحه ۲۲] خراسانی است و به او «امیر آل محمد» لقب داده بودند. مطابق با نقل «مسعودی» در کتاب «مروج الذهب» بعد از کشته شدن ابراهیم الامام (برادر بزرگ‌تر سفاح و منصور که سفاح را وصی و جانشین خود قرار داده بود) نظر ابوسلمه خلال بر این شد که دعوت به حکومت را از عباسیان به علویان متوجه کند؛ از این رو دو نامه به یک مضمون به مدینه نوشت و به وسیله‌ی یک نفر فرستاد. یکی برای حضرت صادق علیه السلام که در رأس و رئیس بنی الحسین بود و یکی هم برای عبدالله بن الحسن بن الحسن علیه السلام که بزرگ بنی الحسن علیه السلام بود. امام صادق به آن صادق علیه السلام به آن نامه اعتنایی نکرد و هنگامی که فرستاده‌ی ابوسلمه اصرار کرد و جواب خواست، حضرت صادق علیه السلام در حضور خود او نامه‌اش را به شعله‌ی چراغ سوزاند و فرمود: «جواب نامه این است» اما عبدالله بن الحسن با آن نامه فریب خورد و خوشحال شد و با این که امام صادق علیه السلام به او فرمود که فایده‌ی ندارد و بنی العباس نخواهند گذشت کار - حکومت - بر تو و فرزندان تو مستقر گردد، عبدالله قانع نشد و قبل از آن که جواب نامه‌ی عبدالله بن الحسن به ابوسلمه خلال برسد، سفاح که به ابوسلمه خلال را کشت و آن را به خوارج، شهرت داد. بعد از این ماجرا هم خود عبدالله بن الحسن و فرزندان او گرفتار و کشته شدند. این بود جریان ابا و امتناع امام صادق علیه السلام از قبول خلافت و حکومت.

علت امتناع امام صادق

ابا و امتناع امام صادق علیه السلام تنها به این علت نبود که می‌دانست بنی العباس، مانع خلافت و به حکومت رسیدن علویون خواهند شد [صفحه ۲۳] و آن حضرت علیه السلام را شهید خواهند کرد؛ چه اگر می‌دانست شهادت آن حضرت علیه السلام برای اسلام و مسلمین، اثر به تری دارد، شهادت را انتخاب می‌فرمود؛ همان گونه که جدش امام حسین علیه السلام به همین دلیل، شهادت را برگزید. در آن عصر، آن چیزی که بهتر و مفیدتر بود رهبری یک نهضت علمی فکری و تربیتی بود، که اثر آن تا امروز باقی

است. همان طور که در عصر امام حسین علیه السلام آن نهضت ضرورت داشت و آن گونه نیز بجا و مناسب بود که اثرش هنوز باقی است. جان مطلب، همین جا است که در همه‌ی این کارها از قیام و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و از سکوت و تقیه‌ها باید به اثر و نتیجه‌ی آن‌ها در آن موقع توجه کرد. این‌ها اموری نیست که به شکل یک امر تعبدی از قبیل وضو، غسل، نماز و روزه صورت بگیرد؛ اثر این کارها در مواقع مختلف و زمان‌های متفاوت و اوضاع و شرایط مختلف، تفاوت دارند. گاهی اثر قیام و جهاد برای اسلام نافع‌تر است؛ گاهی اثر سکوت و تقیه. شکل و صورت قیام فرق می‌کند. همه‌ی این‌ها بستگی دارد به خصوصیت عصر و زمان و اوضاع و احوال روز، به گونه‌یی که یک تشخیص عمیق در این موارد ضرورت داشته، اشتباه در تشخیص و تبیین این عوامل، زیان‌های قابل توجهی به اسلام و مسلمانان می‌رساند. [۳].

روش بنیادین امام صادق

این روش با کوشش علمی و فکری خستگی‌ناپذیر در زمینه‌های [صفحه ۲۴] معارف اسلامی و تعمیق مبادی و احکام آن شکل گرفت. اقدام مستقیم حضرت امام صادق علیه السلام از این جنبه به شکل زیر خلاصه می‌گردد: آن حضرت علیه السلام مفاهیم عقیدتی و احکام شریعت را منتشر ساخت و آگاهی علمی را پراکنده و توده‌های عظیم دانشمندان را به منظور برپا داشتن آموزش و تعلیم مسلمانان مجهز نمود. امام صادق علیه السلام در عصر خود بزرگ‌ترین آموزشگاه اسلامی را گشود و یثرب و «شهر مدینه» را که سرای هجرت و مهبط وحی بود، مرکز آموزشگاه خود قرار داد و مسجد پیامبر صلی الله علیه و اله را محل تدریس خویش نمود؛ به طوری که همه‌ی فنون در آن تدریس می‌شد. [۷] از جمله شاگردان حضرت امام صادق علیه السلام پیشوایان مذاهب معروف اسلام مانند «مالک بن انس» و «سفیان ثوری» و «ابن عیینه» و «ابوحنیفه» و از قبیل «محمد بن حسن شیبانی» و «یحیی بن سعید» و غیر از آنان از دانشمندان محدثان و فقیهان، مانند «ایوب سجستانی» و «شعبه بن حجاج» و «عبدالملک بن جریج» و دیگران بودند. [۵] مجموع شاگردان امام صادق علیه السلام بالغ بر چهار هزار تن بودند. آن حضرت علیه السلام باب علم را در فلسفه، علم کلام، ریاضیات و شیمی گشود. «مفضل بن عمر» و «مؤمن الطاق» و «هشام بن حکم» و «هشام بن سالم» در فلسفه و علم کلام، تخصص داشتند و «جابر بن حیان» در ریاضیات و شیمی و «زُرَّارَةُ بْنُ أَعْنَنَ» «محمد بن مسلم» «جمیل بن دراج» «حُمَرَانُ بْنُ أَعْنَنَ» «بابصیر» و «عبدالله بن سنان» در فقه و اصول و تفسیر متخصص بودند. حضرت جعفر بن محمد علیه السلام برای علم اصول و فقه، قواعدی وضع فرمود تا شاگردان خویش را با قوه‌ی اجتهاد و استنباط احکام [صفحه ۲۵] شرعی، آشنا و تربیت کند. از جمله قواعد اصولی که حضرتش علیه السلام بنا نهاد، قاعده‌ی برائت و استصحاب است که این دو قاعده، نقش بنیادین و زیرین در استخراج احکام شرعی دارند و هم‌چنین از قواعد فقهی بنا شده‌ی توسط ایشان قاعده‌ی «فراغ»، «تجاوز»، «ید» و «ضمان» است. [۶] هدف حضرت امام صادق علیه السلام از این کار (نُهوُض انقلابی علمی - فرهنگی و تربیت شاگردانی مبرز و ممتاز) سه امر مهم بود: الف) یکی این که برای شیوه‌ی تشریع و قانون‌گذاری اسلامی قواعدی استوار و سقیم بنا نهد و نیز برای عقاید و اعتقادات اسلامی تمرکزی نیرومند و توانمند ایجاد نماید، تا استمرار و بقای اسلام را در میان امواج گوناگون و مهاجم بیگانه تضمین نماید. ب) مفاهیم خطا در حوزه‌ی معارف اسلامی را اصلاح نموده و احادیث جعلی و ساختگی را مشخص کند. ج) برای قطبیت و محوری بودن مفهوم «امامت» به عنوان خلافت و جانشینی الهی در روی زمین و در میان مردم از جنبه‌های علمی، فرهنگی و فقهی تمرکز و توضیح داده و از همین طریق نیز «امامت» خویش را بر همگان فریضه و واجب گرداند. [۷].

دانشگاه بزرگ

در سال یکصد و هفده هجری، هنگامی که امام باقر علیه السلام به عنوان [صفحه ۲۶] گرانها ترین قربانی سیاست ستمگرانه‌ی بنی

امیه به جوار پروردگارش شتافت، فرزند ارجمندش صادق علیه السلام را که آن هنگام سی و چهار ساله بود، به مرکز و مدرسه‌یی که صدها تن از صاحب نظران و اندیشمندان در آن گرد آمده بودند، سفارش فرمود. این مدرسه در واقع هسته‌ی دانشگاه بزرگی بود که امام صادق علیه السلام پس از پدر گرامی خویش، آن را بنیان نهاد. شاید نتوان در تاریخ، همانند دانشگاه امام صادق علیه السلام حوزه‌ی معرفت دیگری یافت که توانسته باشد نسل‌های متوالی را تحت تأثیر خود قرار داده باشد و اصول و افکار خویش را بر آن‌ها حاکم سازد و مردمی متمدن، فرهیخته و باکیان و موجودیتی یگانه، بنیان نهاده باشد. اشتباه است اگر بخواهیم دستاوردهای این دانشگاه و حوزه‌ی معرفتی را فقط به کسانی محدود کنیم که در آن به تحصیل علم پرداخته و معاصرانش از آن چیزها آموخته باشند، بلکه دستاوردهای این حوزه‌ی معرفتی، در اندیشه‌هایی است که در جامعه ایجاد کرده و در انسان‌هایی است که سیمای تاریخ و مسلمانان را دگرگون ساختند و تمدنی را پدید آوردند که تا قرون متمادی پایدار و پابرجا بود. در تاریخ، ثبت است که شمار کسانی که به طور مستقیم از افکار و اندیشه‌های این دانشگاه و حوزه‌ی معرفتی سیراب شده‌اند، به ۴ هزار تن می‌رسیده است. دانشگاه و حوزه‌ی معرفتی امام صادق علیه السلام در آگاهی بخشی به مردم مسلمان دوران خود و نیز مسلمانانی که از پی آن‌ها در آمده‌اند، نقش فوق‌العاده داشته است، به گونه‌یی که به خوبی می‌توان یافت که فرهنگ اصیل اسلامی تنها از این چشمه‌ی جوشان و فیاض، جریان گرفته است؛ چرا که پژوهش‌های انجام شده، ثابت [صفحه ۲۷] کرده است که بسیاری از فرهنگ‌های رواج یافته در میان مسلمانان از اندیشه‌های مسیحی و یهودی به واسطه‌ی مسلمان شدن پیروان آنان، سرچشمه گرفته، یا از اندیشه‌های فلاسفه یونانی و هندی که کتاب‌هایشان به زبان عربی ترجمه شده و مسلمانان اصول و اندیشه‌های خود را بر اساس آن بنیان نهادند، تأثیر پذیرفته است. بنابراین جز مکتب امام صادق علیه السلام هیچ مکتب فکری اسلامی دیگری باقی نمی‌ماند که از کیان و حد و اصالت خویش در تمام ابعاد زندگی، محافظت کند. اگر ما بدانیم که فرهنگ اسلامی - خصوصاً در بخش اهل تسنن - بر ائمه‌ی هم عصر با امام صادق علیه السلام همچون پیشوایان مذاهب چهار گانه‌ی اهل سنت که مسلمانان تنها بر مذاهب آنان تمسک کرده‌اند، تکیه داشته است و دریابیم که اکثر این پیشوایان، اندیشه‌های دینی خود را از مکتب و حوزه‌ی معارف امام صادق علیه السلام بهره گرفته‌اند، تا آن جا که ابن ابی الحدید - از دانشمندان نام‌آور اهل سنت و شارح نامدار نهج البلاغه - ثابت کرده است که علم مذاهب چهار گانه‌ی اهل تسنن در فقه به امام صادق علیه السلام بازگشت می‌کند، آن گاه به درستی خواهیم دانست که فرهنگ اصیل اسلامی، تنها و تنها به امام صادق علیه السلام و دانشگاه و حوزه‌ی معارفی که ایشان بنیان نهاد، باز می‌گردد. از سوی دیگر، اگر بدانیم که تنها یکی از دانش آموختگان این دانشگاه، یعنی جابر بن حیان، دانشمند پر آوازه‌ی ریاضی و شیمی که جهان همواره او را صاحب دانشی عظیم در زمینه‌ی ریاضیات و علم شیمی می‌داند، پانصد رساله در علوم ریاضی داشته که تمام آن‌ها را حضرت صادق علیه السلام بر وی املا کرده بود، آن گاه به افاضات بی‌شمار [صفحه ۲۸] این حوزه‌ی معارف بر دانش اندوزانش به خوبی پی خواهیم برد. محمد بن مسلم - از ممتاز ترین شاگردان این حوزه‌ی معارف - از آن حضرت علیه السلام ۱۶ هزار حدیث در علوم گوناگون روایت کرده است. این نکته، درباره‌ی جمع زیاد دیگری از اندیشمندان گرانقدر نیز صدق می‌کند، به گونه‌یی که یکی از آنان گفته‌ی مشهوری دارد. وی می‌گوید: در این مسجد - مسجد کوفه - نهصد استاد را دیدم که هر کدام از جعفر بن محمد علیه السلام می‌گفتند. حتی ابوحنیفه - امام یکی از مذاهب چهار گانه‌ی عامه - می‌گوید: اگر آن دو سال تحصیل در نزد جعفر بن محمد علیه السلام نبود هر آینه نعمان - نام خودش - نابود می‌شد. بالأخره آن که باید بدانیم از هیچ یک از دوازده امام علیه السلام و بلکه چهارده معصوم علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و اله هم در میان آنان محسوب می‌شود، به اندازه‌یی که از امام صادق علیه السلام روایت نقل گردیده، از آنان روایت نقل نشده است. البته بیش تر این احادیث و روایات در ابواب فقه، حکومت، تفسیر و مانند آن‌ها است. اما از روایاتی که در دیگر علوم آن حضرت علیه السلام نقل شده، جز اندکی به دست ما نرسیده است؛ زیرا بیش تر این روایات و احادیث، قربانی اختلاف‌های سیاسی شد، که متعاقب دوران

امام صادق علیه السلام به وقوع پیوست. چه بسیار کتاب‌های خطی شیعه که به آتش کینه و نفرت منحرفان و دشمنان اهل بیت علیه السلام سوخته شد و از بین رفت، تنها از این میان، بهره‌ی کتابخانه‌های سلاطین فاطمیون در کشور مصر، به بیش از سه میلیون نسخه‌ی خطی می‌رسد. چه بسیار کتاب‌هایی که امواج خروشان دجله و فرات، آن‌ها را به کام خود کشید، یا به آتش طمع عباسیان در شهرهای بغداد و کوفه سوخت! چه بسیار محدثان دانشمند فرهیخته‌یی که دانش‌های گوناگون در دل‌هاشان موج می‌زد و می‌تپید، [صفحه ۲۹] اما از ترس کشتارها و جنایات خلفای عباسی، جرأت اظهار و نشر آن‌ها را نداشتند. این، ابن ابی عمیر است که روزگاری دراز در زندان‌های بنی عباس به سر می‌برد و متأسفانه، تألیفاتش در این مدت پنهان می‌ماند و حتی زیر خاک دفن می‌شود و بدین‌سان، احادیث بسیاری و از جمله، کتاب صحیحہ الاعمال، از بین می‌رود، در حالی که، نسخه‌ی یگانه‌ی منحصر به فرد بود و این محمد ابن مسلم است که ۳۰ هزار حدیث از امام صادق علیه السلام حفظ است، اما از ترس آنان که زبانش بیرون کشیده نشود، حتی یکی از آن‌ها را نقل نمی‌کند و با خود به درون خاک می‌برد. در این هنگام است که، وقتی از این مسایل آگاه می‌شویم، می‌توانیم به عمق فرهنگ این دانشگاه جهان اسلام و حوزه‌ی معارف دین و نیز افق پهناور آن، پی ببریم. [۸].

میوه‌ی دل اولیا

آن سلطان ملت مصطفوی علیه السلام آن برهان حجت نبوی علیه السلام آن عالم صدیق، آن عالم تحقیق، آن میوه‌ی دل اولیا، آن گوشه‌ی جگر انبیا، آن ناقل علی علیه السلام آن وارث نبی صلی الله علیه و اله آن عارف عاشق، ابن محمد، جعفر صادق - رضی الله عنه - گفته بودیم که اگر ذکر انبیا صلی الله علیه و اله و صحابه و اهل بیت علیهم السلام کنیم، یک کتاب جداگانه می‌باید و این کتاب، شرح حال این قوم خواهد بود از مشایخ، که بعد از ایشان بوده‌اند. اما به سبب تبرک، به «صادق - رضی الله عنه -» اقتدا کنیم، که او نیز بعد از ایشان بوده [صفحه ۳۰] است؛ چون اهل بیت علیهم السلام بیش‌تر سخن طریقت او گفته و روایت از او پیش آمده، کلمه‌یی چند از آن حضرت علیه السلام بیاورم، که ایشان همه یکی‌اند. چون ذکر او کرده آمد، ذکر همه بود. نبینی که قومی که مذهب او دارند، مذهب دوازده امام دارند؛ یعنی یک دوازده است و دوازده، یکی. اگر تنها صفت او گویم، به زبان عبارت من، راست نیابد که در جمله علوم و اشارات و عبارات، بی‌تکلف به کمال بود و قدوه‌ی جمله مشایخ بود و اعتماد بر او بود و مقتدای مطلق بود و همه‌ی الاهیان را شیخ بود. هم عباد را مقدم بود و هم زهاد را مکرم، هم در تصنیف أَسرار حقایق، خطیر بود و هم در لطایف أَسرار تنزیل و تفسیر، بی‌نظیر. نقل شده است که یکی پیش صادق علیه السلام آمد و گفت: خدا را به من عطا نمای. فرمود: آخر نشنیده‌یی که موسی علیه السلام را گفتند: «لن ترانی» [۹] گفت: آری، اما این ملت محمد صلی الله علیه و اله است که یکی فریاد می‌کند: «رأی قلبی ربی» [۱۰] دیگری نعره می‌زند: «الم اعبد رباً لم اره». [۱۱]. صادق علیه السلام فرمود: او را ببندید و در دجله اندازید. وی را بستند و در دجله انداختند. آب او را فرو برد و باز برانداخت عرض کرد: یابن رسول الله! الغیاث الغیاث. صادق علیه السلام فرمود: ای آب! فرو برش. فرو برد. باز بانگ برآورد و عرض کرد: یابن رسول الله! الغیاث الغیاث. صادق علیه السلام دگر باره فرمود: «ای آب! فرو برش» هم چنین فرو می‌برد [صفحه ۳۱] و برمی‌آورد. چندین کُرت (چندین بار) چون امید از خلاق به یک بارگی منقطع گردانید. این نوبت عرض شد: یا الاهی! الغیاث الغیاث. صادق علیه السلام فرمود: «او را برآورید» برآوردند و ساعتی بگذاشتند قرار آمد. سپس به او گفتند: خدا را دیدی؟ گفت: تا دست در غیری می‌زدم در حجاب می‌بودم چون به کلی پناه بدو بردم و مضطر شدم، روزنه‌یی در دلم گشاده شد، آن جا فرو نگرستم آنچه می‌جستم، بدیدم و تا اضطرار نبود، آن نبود؛ امن یجیب المضطر اذا دعاه [۱۲...]. صادق علیه السلام فرمود: اکنون آن روزنه را نگه‌دار، که جهان خدای عزوجل به آن جا فروست و هر که گوید که خدای عزوجل بر چیز است، یا در چیز است و از چیز است، کافر است. و نیز فرمود: حق تعالی را در دنیا بهشتی است و دوزخی، بهشت عافیت است و دوزخ بلاست. عافیت آن است که کار خود را به خدای عزوجل باز گذاری و دوزخ

آن است که کار خدای با نفس خویش گذاری» و سخن او - صادق علیه السلام - بسیار است. تأسیس را کلمه‌ی چند گفتیم و ختم کردیم. [۱۳]. [صفحه ۳۳]

نظریات

ابوحنیفه

- نعمان بن ثابت؛ مشهور به: ابوحنیفه امام مذهب حنفی از مذاهب چهار گانه‌ی اهل سنت ابوحنیفه درباره‌ی امام صادق علیه السلام چنین می گوید: جعفر بن محمد علیه السلام دانشمندترین و عالم‌ترین فردی است که در عمرم دیده‌ام. یک نمونه از دریای بی پایان علم آن حضرت علیه السلام پاسخ ایشان به چهل مسأله‌ی بود که من به دستور «منصور» خلیفه‌ی عباسی از میان مسایلی بسیار مشکل برگزیده بودم. منصور این مسایل را تهیه کرده بود تا شخصیت جعفر بن محمد را که عقیده داشت وی مردم را فریفته‌ی خود کرده، تا حکومت را از دست او بگیرد، خرد نموده و بشکند. من امر خلیفه‌ی عباسی را اجابت کرده، به مجلس او وارد شدم. دیدم جعفر بن محمد علیه السلام نیز حضور دارد. بزرگی و مهابت او چنان بود که خلیفه - منصور عباسی - در نظرم کوچک آمد. منصور [صفحه ۳۶] عباسی به جعفر بن محمد علیه السلام گفت: این شخص ابوحنیفه است. جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: بله او را می شناسم. منصور عباسی گفت: ای ابوحنیفه! هر چه سؤال داری، از او بپرس. من نیز شروع به پرسیدن کردم و جعفر بن محمد علیه السلام به نیکوترین صورت، پاسخ تمام پرسش‌ها را فرمود و ما قانع شدیم. این جا بود که او را عالم‌ترین دانشمندان و فقیهان یافتیم.

مالک

- مالک بن انس بن مالک أصبحی مشهور به مالک امام مذهب مالکی از مذاهب چهار گانه‌ی اهل سنت برتر از جعفر بن محمد علیه السلام را هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب کسی خطور نکرده است. ایشان از نظر دانش، فضیلت، عبادت و تقوا از همه برتر بود. پر حدیث، خوش مجلس و پر فایده بود. [۱۴].

شبلنجی

- شبلنجی شافعی مذهب فضایل جعفر بن محمد علیه السلام چندان فراوان است، که هیچ کس نمی تواند به شمار آورد و اگر کسی - هر چند که به بالاترین درجه‌ی هوش نایل شده باشد - بخواهد آن را حساب کند، از تنوع و گوناگونی آن‌ها حیران و سرگردان می شود. گروهی از مشاهیر بزرگان دینی اهل [صفحه ۳۷] سنت، همچون: یحیی بن سعید بن جریج مالک بن انس، سفیان ثوری، ابن عیینه و ابو ایوب سجستانی از او نقل روایت کرده‌اند. حضرت جعفر بن محمد علیه السلام محفلی داشت که خاصه و عامه در آن شرکت می جستند و از هر نقطه‌ی به زیارتش می آمدند و درباره‌ی مسایل حلال و حرام و تأویل‌های کتاب خدا از وی می پرسیدند. هیچ کس از ایشان و محفل وی جدا نمی شد، مگر آن که از علوم جعفر بن محمد علیه السلام به قدری بهره می برد، که راضی و خشنود بود.

علامه شیخ احمد رضا

- علامه شیخ احمد رضا از روزی که مسلمانان به علوم طبیعی، دست یافتند و فلسفه‌ی یونان در بین آن‌ها شایع گردید،

بدعت گذاری آغاز و زبان ها به بدعت هایی جدید، گویا شد. از آن سو، انتقال حکومت به حکومت دیگر، مردم را در وحشت عجیبی قرار داد. در نتیجه عقاید و مذاهب، گوناگون گردید و کفر و بدبینی آشکار شد. حکومت وقت برای مبارزه با بدعت ها در کشتن بدعت گزاران کوشید و دانشمندان نیز از راه دلیل و برهان یعنی از راه دانش با بدعت ها مبارزه کردند. حضرت امام صادق علیه السلام یکی از پرچمداران این میدان به شمار می رفت، بلکه باید گفت: وی در نگهداری آیین جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و اله ثابت قدم ترین مردم و دلیلش از همه محکم تر و روشن تر بود و بالاتر این که داناترین و راستگوترین مردم زمانش محسوب می شد روی این اصل، راویان اخبار برای استفاده از محضرش پیرامون خانه اش اجتماع می کردند و از او - که عادل و مورد اطمینان بود - روایت می گرفتند. چه گونه چنین [صفحه ۳۸] نباشد کسی که حدیث را از پدرش و از جدش و از جدش تا پیامبر خدا صلی الله علیه و اله - که همه رهبران پاک و معصوم هستند، نقل می کند؛ پاکانی که جامه های شان پاکیزه است و هرگاه نام شان به زبان می آید، درود بر آنان فرستاده می شود؟

علامه محمد بن طلحه ی شافعی

- علامه محمد بن طلحه ی شافعی جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از بزرگان و سادات بزرگوار اهل بیت علیه السلام و از عالمان و زاهدان بزرگ آنان است. آن حضرت علیه السلام قرآن را بسیار تلاوت می کرد و از دریای مواج معانی و حقایق آن کتاب الهی، گوهرهایی گران سنگ استخراج می فرمود. اوقات خود را برای انواع عبادت ها تقسیم کرده بود و برای انجام آن ها از نفس شریف خود حساب می کشید. دیدار آن حضرت علیه السلام یادآور آخرت بود و شنیدن کلامش انسان را از دنیا بی رغبت می ساخت و پیروی از هدایتش بهشت را به ارمغان می آورد. کردار پاک و رخسار نورانی اش گواه عظمت و اصالت خاندانش بود. مشهورترین القاب آن حضرت علیه السلام «صادق»، «صابر»، «فاضل» و «طاهر» است. مناقب و فضایل وجود مقدسش از حد و حصر بیرون و فهم اندیشمندان از درک آن ها حیران است. از جمله مظاهر گسترده ی علوم حضرتش، احکام و معارف صادر شده اش است، که هیچ کس را به درک علت ها و حکمت های حقیقی آن ها، راهی نیست. [صفحه ۳۹]

علامه شیخ محمد خالصی

- علامه شیخ محمد خالصی امام صادق علیه السلام از آن جا که فرصتی برای نشر علم و حکمت در اختیار داشت، تنها به حدیث تفسیر فقه و مسایل توحیدی اکتفا نکرد. بلکه در آیینی وحی نبوی و در پرتو الهی به همه ی موجودات نظر کرد؛ نظری که هرگز افلاطون، ارسطو، سقراط، بطلمیوس، دیو جانس و جالینوس از آن بهره یی نداشتند و دکارت، سیمون، گالیله، نیوتن، میشله و سایر دانشمندان از آن محروم بودند؛ زیرا گروه پیش گفته، در بیابان تاریکی از ماده ی کر و کور جست و جو می کردند، ولی امام صادق علیه السلام در پرتو علم الهی و به یاری کتاب والایی که فرستاده ی خدای دانا و ستوده است و باطل به آن، راه ندارد، موجودات را بررسی می کرد. [= صفحه ۴۳]

داستان ها

چه کسی گفت؟ ...

«سوگند به خداوند، که می روم و بسیار سرزنشش می کنم.» «سفیان ثوری» پیوسته این گفتار، بر لب داشت و اینک زمان آن رسیده بود که بر گفته اش جامه ی عمل پوشانند؛ -ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پدرانت نیز هرگز جامه هایی چنین

فاخر و زیبا نمی پوشیدند! امام علیه السلام لبخندی بر لب آورد؛ - روزگار ما، با دوران رسول خدا، کاملاً متفاوت است؛ آن هنگام مردم، بسیار فقیر بودند ... لباس زیبا و خوب نیز شایسته نیکان است! سپس این آیه را تلاوت فرمود: «قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده من الطيبات من الرزق» [۱۵ ...] و باز فرمود: [صفحه ۴۴] - و ما اهل بیت علیهم السلام سزاوارتر از دیگران به بخشش‌های پروردگاریم. تو نیز بدان که من این لباس را برای تن آسایی نپوشیده‌ام. سپس دست سفیان را گرفت و بر جامه‌ی خشن و زیرینش نهاد؛ و چنین ادامه داد: - من لباس زبر را برای خودم پوشیده‌ام و لباس زیبا و نرم را برای مردم؛ اما تو، جامه‌ی لطیف را برای تن آسایی خود، بر تن کرده‌ی و لباس خشن را به مردم، نشان می دهی، تا زاهدت بخوانند. [۱۶].

از کجا؟

«نه! نمی توانم باور کنم! مگر چنین چیزی امکان دارد؟» مرد، در اندیشه فرو رفت. برایش سخت بود، کسی در حضورش، زبان به ملامت محبوبش بگشاید. گهگاه در هر کوی و برزنی نیز این سخن بر لبان مردمان می رفت که: امام علیه السلام املاکی فراوان دارد! [۱۷]. دیگر طاقت نداشت. به سراغ حضرتش شتافت و پرسید: - آیا در روستای ... ملکی دارید؟ و پیشوای پاکان و راستان، لب به سخن گشود: - آری! به کارگزارانم نیز فرمان داده‌ام هنگام رسیدن میوه‌ها، مردم را فرا خوانند، کاسه‌هایی پر از میوه در باغ نهند و بر هر ظرف، ده نفر نشانند و به نوبت از همگان پذیرایی کنند. به تمام میهمانان نیز مقداری خرما دهند، تا به خانه هاشان ببرند. آن گاه ظرف‌هایی از محصول‌های باغ را به پیران، کودکان، بیماران و ... ببخشند. [صفحه ۴۵] سپس مزد کارگران را می پردازم و باقی مانده را، میان مستمندان مدینه تقسیم می کنم ... با وجود این، چهارصد دینار می ماند! [۱۸]. مرد، که از همروزگاران امام بود، سر به زیر افکند و هیچ نگفت. وقتی می رفت، با خود می اندیشید: کاشکی ما نیز صادق بودیم. این، تنها آرزویش بود. [۱۹].

رفتن، رسیدن است...

مرد، سر در گریبان فرو برده و زانوی غم در بغل گرفته بود. او پیوسته از خویش می پرسید: یعنی هیچ راهی ندارد؟ آن گاه زیر لب، زمزمه می کرد: «من در این کشتی طوفان زده نیز به تو می اندیشم؛ به تو، ای خوب؛ ای دوست! شاید از راه بیایی و مرا، تا ثریا ببری؛ تا سراییی که در آن، عشق را می فهمند» [۲۰ ...]. مرد، به سراغ اندیشمندان شیعه شتافت؛ جملگی پاسخ دادند: - چنین طلاق در یک مجلس - بدون دو بار رجوع شوهر به زن، [صفحه ۴۶] بعد از طلاق - درست نیست. [۲۱]. مرد، خرسند بود؛ اما همسرش چندان خشنود نبود. او در پی گفتار امامش بود و سخنان دیگران را، همه هیچ می پنداشت. امام علیه السلام در آن دوران، در «حیره» [۲۲] می زیست. و مرد به آن دیار، رهسپار شد. باید خود را به امام می رساند؛ اما چه گونه؟ اندیشه کنان، به اطراف، سرک می کشید. صدای یک خیار فروش، رشته‌ی افکارش را قطع کرد؛ ولی مرد، را در اندیشه‌ی دیگر فرو برد. تمام خیارهای را خرید و لباس‌ها و وسایل فروشنده را امانت گرفت؛ - آهای! خیار؛ آهای! خیار. نزدیک خانه‌ی امام ایستاد. پسری بیرون آمد؛ - ای خیار فروش! نزد امامت بشتاب. امام علیه السلام لبخندی بر لب آورد؛ - تدبیر خوبی به کار بردی! داستان چیست؟ مرد، ماجرایش را گفت. حضرتش فرمود: - بازگرد؛ همسرت فقط از آن توست. [۲۳]. مرد، شادمانه بازگشت، تا همسرش را از انبوه اندوه، رها سازد. [۲۴].

سود و زیان

فرزندانش را می دید و رنج می کشید؛ همسرش را؛ باید از این تنگدستی، خلاص می شد. هزار دینار فراهم کرد و به دربان‌ش

[صفحه ۴۷] «مصادف» داد. او نیز به «مصر» شتافت و با بازرگانی چند همراه شد. هنگام ورود به آن کشور به قافله‌ی دیگری از تاجران برخوردند، که عزم خروج داشتند. مصادف، از این دیدار، بسیار خوشنود گردید؛ زیرا کالاهای او و دوستانش در مصر، بسیار کمیاب و بازار خوبی یافته بود! آنان نیز پیمان بستند کالا هایشان را به سودی کم‌تر از صد درصد نفروشدند. [۲۵] و چنین شد. مصادف با هزار دینار سود خالص به مدینه شتافت و در محضر امامش بار یافت. شادمانه. دو کیسه را به حضرتش سپرد، که در هر یک هزار دینار بود. امام علیه‌السلام با شگفتی پرسید: - این‌ها چیست؟ مصادف با خوشحالی گفت: - یکی: اصل سرمایه، و دیگری: سود خالص. - این همه سود، چه گونه فراهم آمده است؟ مصادف، تمام ماجرا را گفت و امام علیه‌السلام سخت برآشت: - شما چنین کردید؟ سوگند برای ساختن بازار سیاه، میان مسلمانان؟! من چنین تجارت و سودی را هرگز نمی‌پسندم. سپس یکی از کیسه‌ها را برداشت و فرمود: - این، سرمایه‌ام است؛ به کیسه‌ی دیگر، کاری ندارم. و باز فرمود: «شمشیر زدن از گردآوردن مال حلال، بسی آسان‌تر است». [۲۶]. [صفحه ۴۸]

شعر و شراب

پیوسته بهانه می‌گرفت؛ می‌خواست کسی او را نبیند؛ حرفش را نشنود و ... شاید اصلاً نباشد! همه دوستش داشتند و سخنانش بر دل‌ها می‌نشست. چیزی برای خودش نمی‌طلبید و از کسی جز پروردگارش نمی‌هراسید؛ از همین رو، همواره در آرامش بود. خلیفه [۲۷]، اما پیوسته نگران به سر می‌برد و همواره او را می‌آزرد. به «عراق» فرا می‌خواندش و مردمان «حجاز» و «مدینه» را از دیدارش باز می‌داشت. تمام مظلومیت در چشم‌های امام علیه‌السلام جمع شده بود، و بغض عجیبی گلایش را می‌فشرد. خوب می‌دانست نخست تبعیدش می‌کنند؛ مسمومش می‌سازند و شهیدش؛ «قبرم را به روی تپه‌های سیمگون گرانبار بر کنید هم‌نوی غزل گریه‌های شقایق‌زاران بر ملکوت بلند صاحب خورشید کنار جویبار ابدی صلح و آرامش در هجمه‌ی کاسبرگ‌های پوسیده‌ی سرگردان خاکم کنید شاید که باد در گرده افشانی‌اش با خاکسترم زخم هزارانی نیاکانم را فریاد کند». [۲۸]. در یکی از سفرهای تبعیدی، سرداری از سران سپاه خلیفه، که خویش را بزرگ می‌پنداشت، بسیاری ناکسان را دعوت به ولیمه‌ی کرد. امام علیه‌السلام در آن مجلس حضور داشت. وقتی میهمانی، آب طلبید، [صفحه ۴۹] جامی شراب دادندش. ناگهان حضرتش برخاست و مجلس را ترک کرد. در صدد باز گرداندنش برآمدند، اما سودشان نبخشید. امام نیز فقط گفتار رسول خداوند را باز فرمود: «هر آن کس که بر سفره‌ی شراب نشیند، تنها شایسته‌ی نفرین خدایش باشد».

اگر عشق نبود...

ابرها از آسمان رمیده‌اند و شن‌ها در شنزار، مویه می‌کنند و زنگ‌ها، با فریاد مردم آمیخته‌اند. خورشید، پله - پله پایین می‌آید. انگار می‌خواهد تنهای تنها باشد. ورق برمی‌گردد. همراه با شمیم آبشار، بارش رحمت بر کویر، جاری می‌شود و با عبورش، حریری از شوق و شور، بر سر حاجیان برگشته از دیدار خانه‌ی دوست، پهن می‌شود، و هر که او را در لباس احتشام می‌بیند، نمی‌تواند دست ادب بر سینه نگذارد. بعضی چند قدم جلوتر حرکت می‌کنند. و آن که این سلاله‌ی نور را با شولایی از عشق می‌بیند، رفیقش را ندا می‌کند. و رفیقش سر تعظیم فرود می‌آورد و دست بر سینه؛ «السلام علیک یا جعفر بن محمد!» امام نیز چنان محبت فرماید که از حلاوت صدایش غسل به ذائقه‌ی زائر می‌ریزد. سوی دیگر، جوانی دست همسرش را در دست گرفته و می‌فشرد، که: - آی ... ببین! آن آقا، همانی است که در میقات، همگان را مسحور [صفحه ۵۰] لیکش کرده بود. او که تعریفش را برایت کردم ... هر چه همراهش می‌گفت: مولای من! بگو «لیک ...!» و نمی‌گفت. فقط از شوق می‌لرزید، و قطره‌های مروارید اشک، بر صفحه‌ی چهره‌اش می‌رقصیدند. شنیدم که گفت: بگویم «لیک» و خطاب رسد: «لا لیک و لا سعدیک!» نمی‌دانی چه میقات

زیبایی بود با او ... ولی افسوس در موسم حج، چرا او را نیافتیم؟ انگار فقط او بود و همگان هیچ بودند. امام صادق علیه السلام از سلاطین رحمت است و منادی رأفت، نمی پسندد مردم به خاطر احترام او در گرمای طاقت فرسا، آزار ببینند. بنابراین، آرام - آرام مسیر راه را عوض می کند. «زراره» می گوید: - مولایم! این مردم را از فیض حضور و عبور خویش، محروم نفرمایند. مولا چنین فرماید: - زراره! نمی خواهم به خاطر احترام من، آزار شوند. قدم های با صلابت از ریگزار تفتیده می گذرد و همراه زراره، از مسیری دورتر به طرف مدینه النبی حرکت می کنند. قطره های شبنم وار عرق، بر صورت گندمگون امام، می غلتند. و هر قطره بوسه زنان، راهی را از پیشانی تا محاسنش باز می کنند و بر ریگزار خشک می چکند؛ و داعی در باران! نزدیک روستایی می رسند؛ نزدیک ظهر. امام می گوید: - زراره! در این نزدیکی، آبادی ای است؛ بی آن که مردم را از حضورم باخبر کنی، قدری نان و ماست تهیه کن. زراره حرکت می کند و امام، آرام بر تخته سنگی می نشیند. ساعتی می گذرد. زراره بر می گردد. از دور، در فاصله ی چند قدمی امام، انگار برقی از آسمان قامتش را می سوزاند و انگار هوا چنان بخیل و سفت می شود که دیگر تاب رفتنش را می گیرد. [صفحه ۵۱] فقط می تواند تماشا کند: کودکی سیاه چرده، سر بر دوش امام می گیرد و دانه های اشک امام بر شانه ی کودک جاری است. چنان که انگار گلاب اشکش بی امان می بارد. زراره از نگاه مولا، جان می گیرد. جلو می آید: - مولایم! شما را چه شده است؟ این کودک کیست؟ امام، پرده ی اشک را کنار می زند. - ای زراره! تا رفتی، این کودک و توپ کوچکش آمدند. با پا، توپش را به طرفم پرتاب کرد و تا پایم را روی توپ گذاشتم، نگاهی معصومانه کرد و گفت: - توپم را رها کن ...! می خواهم بازی کنم. نگاهش کردم و پرسیدم: - پسر! اهل کجایی؟ گفت: - آقا! اهل همین آبادی نزدیک. گفتم: - نزدیک بیا عزیز من! چند گام نزدیک تر. تا پیش آمد، دوباره پرسیدم: - پسرکم! جعفر پسر محمد را می شناسی؟ نگاه زراره به چهره ی امام، خیره مانده است. رنگ چهره ی امام تغییر می کند و لرزشی نامحسوس بر تارهای صوتی اش می نشیند. و همزمان قطره های اشک امام، جاری می شوند. امام، دوباره به زحمت سخن می گوید: - زراره! تا این را پرسیدم، این کودک، مؤدب و با صلابت ایستاد و [صفحه ۵۲] گفت: - بله! می شناسم ... او مولای من و تمام عشیره ی ما است، که شیعه ی جعفری هستیم. گفتم: - پسر! او را می شناسی؟ آنچه از من می دانست، گفت. ای زراره! بسیار فصیح و زیبا! او را جلوتر خواندم و باز سؤال کردم: - پسرکم! این ها را چه کسی به تو آموخته؟ گفت: - پدرم ... آقا! گفتم: - عزیز من! هیچ می دانی این جعفر، پسر محمد، اهل کجاست؟ - او اهل شهر پیامبر (مدینه) است. گفتم: - آیا تا به حال از پدرت خواسته یی تو را برای دیدارش به مدینه ببرد؟ کلام امام که به این جا می رسد، شانه هایش می لرزند و ادامه می دهد: - ای وای! زراره! تا این را گفتم، انگار بغض سالیان کودک ترکید ... در میان اشک چنین گفت: - پدرم به بهانه ی هر کار خوبی که می کنم، قول زیارتش را به من می دهد، ولی افسوس که باید بسیار کار کند، تا روزی من و پنج خواهر و برادرم را به دست آورد ... به خاطر همین، وقت ندارد ما را به مدینه و دست بوسی آقا ببرد. - زراره! این بود که بی اختیار، او را در آغوش کشیدم. [صفحه ۵۳] زراره می گوید: خورشید به قلب آسمان رسیده بود، که امام، پس از سکوتی کوتاه می گوید: - یا زراره! «آیا دین، غیر از دوست داشتن و تنفر داشتن است.» [۲۹]. [صفحه ۵۷]

شاگردان

اشاره

گفتنی است که اصحاب و یاران امام صادق علیه السلام یعنی مردمی که از محضر تعلیم و تدریس حضرتش استفاده می کردند، از چهار هزار نفر متجاوزند، اما در این مختصر برای میمنت و تبرک به معرفی شش تن از آن بزرگان به شرح مختصری از زندگی پربرکت آنان بسنده می کنیم و از خداوند مهربان می خواهیم ما را با آن بزرگواران - اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله محشور

ساخته، محبت آنان را در قلب ما بیفزاید.

جابر بن حیان

پدرش حیان خراسانی بود. وی در شهر توس، داروخانه‌یی داشت و به کار داروگری سرگرم بود؛ اما در عین حال مرد سیاست هم بود؛ چون با ابومسلم خراسانی همکاری محرمانه‌یی داشت. کارگزاران بنی امیه، حیان را می شناختند و می دانستند که وی [صفحه ۵۸] عقیده‌ی شیعی دارد و از پیروان خاندان نبوت علیه‌السلام است، ولی به خاطر تخصصی که داشت، کم‌تر مزاحمش می شدند. البته زمانی که روابط محرمانه‌ی او را با ابومسلم خراسانی دریافتند، وی را کشتند. حیان در خراسان به شهادت رسید و پسرش «جابر» از خراسان به عربستان آمد و در مدینه به خدمت امام باقر علیه‌السلام شرفیاب شد. اما این شرفیابی چندان طول نکشید که حضرت باقر علیه‌السلام از این جهان به ملکوت اعلی رحلت فرمود و مسند امامت را به پسر بزرگوارش حضرت جعفر بن محمد امام صادق علیه‌السلام سپرد. جابر بن حیان در ردیف شاگردان امام صادق علیه‌السلام قرار گرفت و چون هویت این جوان برای حضرت صادق علیه‌السلام به خاطر رفت و آمدش در خانه‌ی امام باقر علیه‌السلام به خوبی روشن بود، لطف و مرحمت آن حضرت علیه‌السلام را بیش از دیگران به خود معطوف ساخت، تا آن جا که مانند یک خانه‌زاد در سرای حضرتش به سر می برد. دایره‌المعارف بریتانیا درباره‌ی جابر بن حیان چنین می نویسد: مشهورترین دانشمندان طبیعی در قرن دوم هجرت، جابر بن حیان است. وی علوم خفیه را از جعفر بن محمد علیه‌السلام فرا گرفت، ولی بعید نیست که علوم شیمی را از آن محضر نیاموخته باشد. اما خود جابر بن حیان اعتراف می کند که هر چه یاد دارد از امام صادق علیه‌السلام آموخته و استادی جز ابوعبدالله جعفر بن محمد علیه‌السلام نداشته است. جابر بن حیان در سال نود و دو هجری به دنیا آمد و به سال صد و نود و هفت هجری زندگی را ترک گفت و با این حساب، علامه‌ی شیمی در قرن دوم هجری بیش از صد سال زندگی کرده بود. [۳۰]. پروفیسور «هولمیدار» نویسنده‌ی انگلیسی درباره‌ی جابر بن حیان [صفحه ۵۹] می‌نویسد: «وی شاگرد و یار (امام) جعفر صادق علیه‌السلام بود. جابر در شخصیت پیشوای ارجمندش تکیه گاه، یاور، رهبر، امین و فرد موجهی را می دید که هیچ‌گاه نمی توانست از او بی‌نیاز شود. جابر بن حیان با راهنمایی استادش (امام صادق علیه‌السلام) کوشید تا علم شیمی را از خرافاتی که از (فرهنگ شهر) اسکندریه گریبان گیر آن شده بود، پیراسته و رها سازد و البته در این راه نیز تا حد فراوانی کامیاب شد. بدین سبب باید نام جابر بن حیان را در کنار نام‌آوران دیگر این دانش از قبیل «بویله» و «لاوازیه» و ... قرار داد.» [۳۱].

عبدالله بن مسکان

عبدالله بن مسکان از جمله شش نفر دانشمند نجیب و شریف و مقدسی است که بزرگان شیعه - رضوان الله علیهم - همگی به صحت و سقم روایاتی که از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده است، شهادت داده‌اند و وی را به حق «فقیه» نامبردار نمودند. گفته می شود وی به جهت معرفت و شناخت کامل و عمیقی که از مقام عظمای ولایت و امامت و هم‌چنین شخص شخیص صادق آل محمد علیه‌السلام داشت، هنگام شرفیابی به محضر حضرتش متحمل رنج و زحمت روحی فراوانی گردید؛ زیرا بیم آن داشت که قادر نباشد حق اکرام و احترام امام علیه‌السلام را به صورتی شایسته ادا سازد. [صفحه ۶۰]

جمیل بن دراج

جمیل بن دراج و برادر دیگرش به نام «نوح» هر دو شرف محضر امام صادق علیه‌السلام را دریافته بودند، ولی جمیل بن دراج از برادرش نوح بزرگ‌تر بود و در اواخر زندگانی خویش از بینایی محروم ماند. اما همچنان به کسب معرفت از خدمت حضرت

صادق علیه السلام ادامه داد و هنوز امام صادق علیه السلام حیات داشت که جمیل بن دراج، دعوت حق را اجابت کرد و به سرای باقی شتافت. فضل به شاذان می گوید: به خانه‌ی محمد بن عمیر رفتم؛ در حال نماز گزاردن بود. منتظر شدم، ولی سجده‌های او به قدری طولانی بود که هر وقت به سجده می رفت گمان نداشتم این مرد بزرگوار، دیگر سر از سجده بردارد! درباره‌ی این سجده‌های طولانی با او صحبت کردم، گفت: اگر سجده‌های جمیل بن دراج را می دیدی، چه می گفتی؟

حمران بن أعین شیبانی

تیره «أعین» عموماً از شیعیان خاص ائمه‌ی اطهار علیه السلام و از علاقه‌مندان ویژه به خاندان رسالت علیه السلام بودند. «حمران» و برادرش «زاره» هر دو درخشنده ترین چهره‌های شیعی، دانشمندان و فقیهان نامدار عصر خود، یاران بزرگ امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام محسوب می شدند. حضرتش در وصف حمران بن أعین فرموده است: حمران، مرد با ایمانی است که به خدا سوگند! هرگز از دینش [صفحه ۶۱] برنمی‌گردد و - نیز فرموده است: حمران، اهل بهشت است. یونس بن یعقوب می گوید: حمران، علم کلام (عقاید) را به خوبی می دانست. هشام بن سالم نیز می گوید: با گروهی از یاران در محضر امام صادق علیه السلام بودیم، مردی از اهالی شام وارد شد. امام علیه السلام به او فرمود: چه می خواهی؟ عرض کرد: شنیده‌ام شما به آنچه سؤال شود، آگاهی داری؛ به همین دلیل آمده‌ام تا با هم، مناظره کنیم. حضرت علیه السلام فرمود: درباره‌ی چه چیزی؟ عرض کرد: درباره‌ی قرآن. امام علیه السلام او را به حمران بن أعین شیبانی ارجاع داد. آن مرد وقتی این چنین دید، عرض کرد: من آمده‌ام تا با شما مناظره کنم، نه با حمران! امام علیه السلام فرمود: اگر در مناظره بر حمران غلبه کردی، گویا بر من پیروز شده‌ی! مرد شامی به حمران رو آورد و هر چه پرسید، جواب شنید؛ تا آن که خسته و درمانده گشت. امام به او فرمود: حمران را چه گونه یافتی؟ عرض کرد: استادی ماهر است؛ هر چه پرسیدم، پاسخ داد.

ابوحمزه‌ی ثمالی

نام شریف او «ثابت بن دینار» است. وی مردی مورد اطمینان، جلیل‌القدر، از زهاد و مشایخ (بزرگان) اهل کوفه و کتابی نیز در تفسیر قرآن نگاشته بود. حضرت علی بن موسی امام رضا علیه السلام درباره‌ی او فرموده است: «ابوحمزه‌ی ثمالی در زمان خود مانند «سلمان فارسی» بود - سپس در ادامه فرمود - بدین جهت که محضر چهار نفر از ما اهل بیت علیه السلام (یعنی حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام حضرت محمد بن علی امام باقر علیه السلام حضرت جعفر بن امام صادق علیه السلام و [صفحه ۶۲] حضرت موسی بن جعفر امام کاظم علیه السلام) را به نیکی درک نموده بود.» [۳۲]. شخصیت ممتاز ابوحمزه‌ی ثمالی چنان مورد اطمینان و وثوق خاندان پیامبر علیه السلام بود، که نقل شده است: روزی حضرت صادق علیه السلام ابوحمزه را به حضور خویش طلبید. وقتی وی به محضر امام صادق علیه السلام حاضر شد، آن حضرت علیه السلام به او فرمود: وقتی تو را می بینم، آسایش می یابم.

مفضل بن عمر جعفی

«مفضل بن عمر جعفی» از اصحاب و یاران تراز اول امام صادق علیه السلام بود. وی یکی از معدود خواص آن حضرت علیه السلام و از فقیهان و دانشمندان بزرگ و مورد وثوق است. [۳۳] وی به علاوه متصدی و عهده‌دار برخی امور امام صادق علیه السلام نیز بود. «گروهی از شیعیان به مدینه آمدند و از امام صادق علیه السلام تقاضا کردند تا فردی را به آنان معرفی کند که هنگام نیاز در امور دینی و احکام شرعی به وی مراجعه کنند. امام علیه السلام فرمود: هر کس سؤالی داشت، نزد من بیاید، از خودم پرسد و برود. آنان

عذر آوردند که این کار برای شان مقدور نیست و از این رو اصرار کردند که آن حضرت علیه السلام حتما شخصی را تعیین فرماید. امام علیه السلام فرمود: مفضل بن عمر جعفری را برایتان تعیین کردم. آنچه بگوید پذیرا باشید؛ زیرا او جز حق چیزی [صفحه ۶۳] نمی گوید. [۳۴]. حضرت امام صادق علیه السلام برای مفضل بن عمر جعفری، درس توحید و یگانه پرستی می فرمود، که مجموع آن دروس به صورت کتاب «توحید مفضل» مشهور است. این درس ها خود شاهی است بر عنایت مخصوص امام علیه السلام به مفضل و علو مرتبت و مقام وی، نزد خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله درباره ی محبت مخصوص حضرت امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر جعفری نقل شده است که امام علیه السلام به او فرمود: «ای مفضل! به خدا سوگند، تو را دوست دارم و کسی را که تو را دوست بدارد نیز، دوست می دارم.» [۳۵]. [صفحه ۶۵]

برخوردهای حکومت

خسوف منصور دوانیقی بر امام صادق

روزی منصور (خلیفه ی عباسی) به وزیرش ربیع گفت: هم اکنون جعفر بن محمد علیهما السلام را این جا حاضر کن! ربیع، فرمان منصور را اجرا کرد و حضرت صادق علیه السلام را احضار ساخت. منصور با کمال خشم و تندی به آن حضرت رو کرد و گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم! آیا در مورد سلطنت من اشکال تراشی می کنی؟ ... امام صادق علیه السلام فرمود: آن کس که چنین خبری به تو داده، دروغگو است! ... ربیع می گوید: جعفر بن محمد علیهما السلام را هنگام ورود دیدم که لب هایش حرکت می کند. وقتی کنار منصور نشست، لب هایش همچنان حرکت می کرد و لحظه لحظه از خشم منصور کم تر می شد. پس از آن که جعفر بن محمد علیهما السلام از نزد منصور رفت، پشت سر ایشان رفته، به او عرض کردم: زمانی که شما وارد بر منصور شدید، منصور بر [صفحه ۶۸] شما بسیار خشمگین شد، ولی وقتی که نزد او آمدید لب های شما حرکت کرد و متعاقبا خشم او نیز کاسته شد. شما لبهاتان را به چه چیز حرکت می دادید؟! حضرت صادق علیه السلام فرمود: لب هایم را به دعای جدم حسین بن علی علیهما السلام حرکت می دادم. ربیع می گوید: از جعفر بن محمد علیهما السلام التماس دعا کردم تا آن دعا را باز گوید. در جواب خواسته ام فرمود: آن دعا این است: «یا عدتی عند شدتی و یا غوثی عند کربتی احسنی بعینک التی لا تنام و اکفنی برکنک الذی لا یرام؛ ای نیروبخش من! هنگام دشواری هایم و ای پناه من! هنگام اندوهم، با چشمت که نخوابد، حفظم نما، و مرا در سایه ی رکن استوار و خلل ناپذیر، قرار ده.» [۳۶].

به آتش کشیدن خانه ی امام صادق

مفضل بن عمر - از یاران ویژه ی حضرت صادق علیه السلام - می گوید: منصور دوانیقی برای فرماندار مکه و مدینه پیام داد که: خانه ی جعفر بن محمد علیه السلام را بسوزان! آن پلید نیز این دستور را اجرا کرد و سرای حضرتش را سوزانید؛ به طوری که آتش به رودخانه کنار خانه ی امام علیه السلام هم سرایت کرد. حضرت صادق علیه السلام در حالی که در میان آتش، گام برمی داشت از منزل بیرون آمد و در همان حال فرمود: «أنا بن أعراق الثری أنا بن ابراهیم خلیل الله؛ منم فرزند اسماعیل که دودمانش مانند رگ و ریشه در [صفحه ۶۹] اطراف زمین پراکنده اند. منم فرزند ابراهیم، دوست خدا که آتش نمرود بر او سرد و سلامت شد.» [۳۷].

نیمه شب و امام صادق

شبی به دستور منصور (خلیفه ی عباسی) حضرت صادق علیه السلام را در نیمه های شب، با سر برهنه و بدون روپوش مناسب به

حضور او آوردند. منصور با کمال جسارت و خشونت به آن حضرت علیه السلام گفت: ای جعفر! با این سن و سال، آیا شرم نمی کنی که خواهان ریاست هستی و می خواهی بین مسلمانان فتنه و آشوب به پا کنی؟! سپس شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید و قصد جان امام علیه السلام را نمود. ناگاه جناب پیامبر اسلام رسول خدا علیه السلام در نظرش متمثل شد که خشمگین به او نگاه می کند؛ ترسید و شمشیرش را در غلاف نهاد. برای دومین بار نیز همین کار را تکرار کرد و باز رسول خدا صلی الله علیه و اله را با همان هیأت در برابر خود دید. این ماجرا تا سه بار اتفاق افتاد. سرانجام از ترس و به ناچاری از کشتن امام صادق علیه السلام منصرف گردید. [۳۸]. [صفحه ۷۰]

امام صادق در بستر شهادت

سرانجام منصور دوانیقی - خلیفه نایکار عباسی - به وسیله انگوری زهرآلود، حضرت صادق علیه السلام را مسموم ساخت. از آن پس، روز به روز، حال امام صادق علیه السلام رو به وخامت می رفت؛ در همین بین یکی از اصحاب به حضورش رسید و پرسید: ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و اله! چرا این گونه ضعیف و نحیف شده اید؟ دیگر چیزی از بدن مبارکتان باقی نمانده است و به دنبال این کلام به سختی می گریست! حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: چرا گریه می کنی؟! عرض کرد: چه گونه گریه نکنم، در حالی که مولا و امام را چنین می نگریم؟ امام علیه السلام فرمود: گریه نکن! زیرا همه ی نیکی ها به مؤمن عرضه می شود، اگر اعضای بدنش را نیز از هم جدا کنند، برای او خیر است و اگر مالک مشرق و مغرب دنیا هم شود، باز برای او خیر است (یعنی مؤمن به رضای خدا، هر چه باشد، راضی است). حال عمومی آن حضرت علیه السلام وقتی این سخنان را می فرمود به قدری وخیم بود که چندین بار بیهوش شد و وقتی به هوش می آمد، سخنی می فرمود و سپس دوباره بیهوش می شد. [۳۹]. [صفحه ۷۱]

واپسین سخنان امام صادق

ابوبصیر - از حواریون و یاران ویژه امام صادق علیه السلام می گوید: پس از شهادت مولایم حضرت صادق علیه السلام برای عرض تسلیت نزد «ام حبیب» همسر آن حضرت رفتم. او به سختی گریه می کرد، من هم با او گریستم. به من گفت: ای ابوبصیر! از مولایم امام صادق علیه السلام هنگام شهادت چیز عجیبی مشاهده کردم. آن حضرت علیه السلام در آن وقت، دیدگان مبارکش را گشود و فرمود: «ان شفاعتنا لا تنال مستخفا بالصلوة؛ شفاعت ما اهل بیت علیه السلام به کسی که نماز را سبک شمرد، نرسد». به این ترتیب امام صادق علیه السلام واپسین پیام های خود را ابلاغ فرمود و وصیت های خویش را به فرزند برومندش حضرت کاظم علیه السلام نمود و از این عالم، رحلت فرمود. [۴۰].

جانشینان امام صادق

ابو ایوب نحوی می گوید: نیمه های شب، منصور دوانیقی مرا طلبید؛ به حضورش رفتم؛ دیدم روی صندلی نشسته، در کنارش شمعی روشن است و نامه یی در دست دارد. سلام کردم. او به جای جواب سلام، نامه را به سوی من انداخت و در همان حال گریست. سپس به من گفت: این نامه ی محمد بن سلیمان (والی مدینه) است در آن نوشته: جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) وفات کرده است. [صفحه ۷۲] سپس سه بار گفت: انا لله و انا الیه راجعون کجا مانند جعفر! یافت می شود؟ سپس به من گفت: برای محمد بن سلیمان بنویس: اگر او (جعفر بن محمد علیه السلام) به شخص معینی وصیت کرده، او را احضار کند و گردنش را بزند! پس از چند روز، جواب نامه ی منصور این چنین آمد: وی (جعفر بن محمد علیه السلام) به پنج نفر وصیت نموده، آنان عبارت اند از: ابوجعفر منصور (منصور دوانیقی) محمد بن سلیمان (والی مدینه) عبدالله و موسی (دو پسرانش) و حمیده (مادر کاظم علیه السلام).

منصور دوانیقی پس از اطلاع از اسامی مزبور گفت: راهی به کشتن اینان نیست! [۴۱]. [صفحه ۷۵]

احادیث

بدزبانی

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت گردیده که: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «از زمره بدترین بندگان خدا کسی است که برای هرزه گویی و دشنام گویی اش از همنشینی با او کناره گیری شود. [۴۲].

دروغگویی

حضرت صادق علیه السلام فرموده است: «نشانه‌ی دروغگو این است که از آسمان و زمین و مشرق و مغرب خبر می دهد، ولی آن گاه که از حلال و حرام خدا از او پرسى، حرفى [صفحه ۷۶] برای پاسخگویی ندارد.» [۴۳].

جدایی و قهر

حضرت صادق علیه السلام از قول پدران ارجمندش روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده: «دو نفر مسلمان که از همدیگر قهر کنند و سه روز با هم آشتی نکنند، هر دو از اسلام بیرون روند و میانه‌ی آنها پیوند و دوستی دینی نباشد. پس هر کدام از آن دو به سخن گفتن با برادرش پیشی گرفت، در روز حساب، پیشرو به بهشت می رود.» [۴۴].

آزردن پدر و مادر

«یعقوب بن شعیب» از یاران امام ششم علیه السلام گفت: امام صادق علیه السلام فرموده است: «چون روز قیامت شود، پرده‌ی از پرده‌های بهشت را کنار زنند، سپس هر جاندارى بوی آن را از مسافت پانصد سال راه بشنود، جز یک گروه.» عرض کردم: آنان کیانند؟! فرمود: «عاق والدین.» [۴۵]. [صفحه ۷۷]

غیبت و بهتان

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «غیبت آن است که درباره‌ی برادر دینی‌ات چیزی را بگویی که خدا آن را پوشانیده باشد؛ اما چیزی را که در وجود وی آشکار و ظاهر است مثل تندخویی، شتابزدگی و ... گفتن آن غیبت نیست. بهتان نیز آن است که درباره‌ی برادر دینی‌ات سخنی بگویی که در او نیست.» [۴۶].

پیمان شکنی

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت گردیده است، که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «هر که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد، به وعده‌اش وفا می کند.» [۴۷]. [صفحه ۷۹]

معجزه‌ها

صدای پای آب

باید می شتافتیم؛ باید خانه‌ی دوست را می یافتیم. هیچ چیز و هیچ کس، جلودارمان نبود و فقط عشق بود، که ما را به خویش می خواند و پله - پله تا خدایمان می راند. گرمای هوا به اوج رسیده بود، که انگار «او» ترسید! به من نگاهی انداخت؛ - از راه، بیرون بزنیم! با شگفتی پرسیدم: - آخر چه گونه؟ آب در این بیابان خشکیده ... نه! فقط سراب است! دیگر هیچ نگفت. راه افتاد. فهمیدم نباید حرفی بزنم. عجب بود. روی زمینی خشک خشک ایستاد. گمان کردم می خواهد بگوید: حق [صفحه ۸۲] با تو بود! اما حتی نگاهم نکرد. پایش را آرام بالا آورد و آرام تر بر زمین نهاد. چشم‌هایم را بستم ... می دانستم تمام کارهایش حکمتی دارد، و چیزی که دست کم، من نمی دانستم! ناگهان صدای پای آب ... از زیر پایش به گوش رسید. با خود گفتم ... «ما، چه می گوئیم؟ ما که عطشناک آمدنت بودیم تا خستگی سفر زخم را در سایه‌ی مبارک دستانت بتکانیم چه گونه دفترمان را به نام آب نیاراییم؟» [۴۸]. بی درنگ، وضو گرفتیم و نماز خواندیم. باید راه می افتادیم. خانه‌ی دوست در یک قدمی مان بود. اما دوباره ایستاد! پیرامونش را می نگریم؛ جز درخت خرمایی پوسیده چیزی نبود. لب‌هایش به حرکت درآمد: - داوود! خرما نمی خواهی؟ نگاهی به درخت خرما کردم؛ ولی دیگر نپرسیدم: چه گونه؟ می دانستم نباید حرفی بزنم. دست‌هایش روی درخت، آرام گرفت ... انگار خرما می چید. چشم‌هایم را، هم نبستم. اندکی خوردم ... دیگر باید می رفتیم. هنوز هم به دست‌هایش نگاه می کردم؛ دست‌های بارانی‌اش. سبز بود؛ سبز سبز. [۴۹]. [صفحه ۸۳]

باز باران...

«ما با خود ببر، تا آسمان، تا کهکشان، باران! دلم را در میان دست‌های کن نهان، باران!» [۵۰]. تشنه بودیم؛ تشنه‌ی تشنه! وقتی به چاه رسیدیم، سر از پا نشناختیم؛ اما دریغ از قطره‌ی آب. ناگهان در ژرفای چاه، ماند و دیگر بالا نیامد. زانو زدیم. خسته؛ دلشکسته؛ با چشم‌هایی به خون نشسته. «او» که تمام شیدایی‌مان را شنیده بود، به دل‌داری مان برخاست؛ ایها الجب السامع المطیع؛ [۵۱]. می‌خواند و می‌خواند و می‌خواند و آب، آهنگش می‌نواخت! به آسمان نگرینیم؛ اما باران نیامد ... و طلوع باران از زمین، شروع شد؛ باغ باران. چاه خروشید. آب جوشید و باز باران. بی‌درنگ گفتیم: - مثل معجزه‌ی موسی، پسر «عمران». [۵۲]. لبخندی زد و دیگر هیچ نگفت؛ تا به درخت خشکیده‌ی خرمایی رسیدیم. عطش مان را با آب، فرو نشانده بودیم و گرسنگی مان را، با خرمایی تازه، که به اشارت دستش از درخت، فرو می‌ریخت. [۵۳]. [صفحه ۸۴]

از بی‌نشان

«کوه از خوابی سنگین پر بود. دیر می‌گذشت. خوابش بخار شد.» [۵۴]. در جست و جوی نشانه‌ی بودم؛ نشانی از آن بی‌نشان، که کوه‌ها فریادش می‌کردند و چشم‌هایش به باران می‌مانست. مثل کوه‌ها، تنها بودیم؛ میان مکه و مدینه. با خود می‌گفتم: «در دلم آنچه نهان است، بگویم، یا نه؟» کمی می‌ترسیدم، اما سرانجام پرسیدم: - نشانه‌ی «امامت» چیست؟ بی‌درنگ فرمود: - همین کوه، فرمانبردارش شود! به انگشتش نگاه کردم. کوه، به ما نزدیک می‌شد! [۵۵].

دست‌های باران

تردید نداشتیم؛ اما می‌خواستیم دلم محکم تر شود؛ فقط همین! نمی‌دانستم از کجا شروع کنم. نزدیکش شدم. تپش قلبم، تمام وجودم را می‌لرزاند. سلام کردم؛ جواب داد. چشم‌هایم را بستم. احساس [صفحه ۸۵] خوبی داشتم. باید حرفم را می‌زد: - در پی نشانه‌ی آمده‌ام! می‌دانید دلم ... لبخندی بر لب‌هایش نشست؛ - حرف دلت را بزن. داشتم خودم را آماده می‌کردم. به خودم می‌

گفتم «درد را باید گفت»، اما چه قدر سخت بود؛ - به شما شک ندارم، ولی دلم ... صدایش آرامشم می داد؛ - آن کلیدی را که در آستینت پنهان کرده‌یی، بده! همین برایم کافی بود؛ مگر من چه می خواستم؟ با وجود این، کلید را تقدیم کردم. ناگهان شیر درنده‌یی از دست‌هایش ظاهر شد. دیگر بار، صدای زیبایش در دلم طنین انداخت: - بگیر آن را و نترس. به دست‌های بارانی‌اش نگاهی کردم. تمام بدنم داغ شد. و در دست‌هایم فقط یک کلید بود. [۵۶].

باغ باران

... «یک نفر، باز هم صدایم کرد این صدا، آشناست، ای باران! من و تو، رهسپار دریایم عاشقی، سهم ما است، ای باران!» [۵۷].

[صفحه ۸۶] می‌گفت: دلم برایش تنگ شده؛ کاشکی می‌دیدمش. راستی! «او» حتماً برای زیارت می‌آمد. ما هم باید برویم. مرد، با دلی شکسته گفت: - من هم دلم تنگ شده، اما چه گونه برویم؟ زن، انگار در خود فرو رفت. لبخندش یک باره محو شد. نگاهی به دست‌هایش کرد. از خوشحالی، فریاد کشید: - من این زر و زیورها را نمی‌خواهم. باید آن‌ها را خوب بخرند! مرد، هم خندید. راه افتادند. طلاها را به قیمت خوبی فروختند؛ تمام هستی زن را! برای‌شان اصلاً مهم نبود. نزدیک شهر بودند. که زن، سخت بیمار شد. درد می‌کشید؛ گاهی هم فریاد؛ و مرد، فقط اشک می‌ریخت. زن به کنج ویرانه‌یی خزید و مرد، غمگانه از او دور شد. وقتی به شهر رسید، «او» را دید. دو پارچه‌ی رنگین در بر داشت. مردم، دورش را گرفته بودند. سلام کرد. بغض، راه گلایش را بسته بود ... امام - اما آرام بود و پیش از آن که مرد، سخن گوید، فرمود: - من دعا کردم و همسرت خوب شد! برگرد! مرد، آرام گریست و دوان - دوان، دور شد. وقتی همسرش را دید، همه چیز را فهمید. بازهم نمی‌توانست چیزی بگوید. فقط و فقط نگرست و گریست. زن، اما به دلداری‌اش شتافت. - وقتی رفتی، فرشته‌ی مرگ را دیدم. مردی با دو پارچه‌ی رنگین از راه رسید و از او پرسید: «مگر از من فرمان نمی‌بری؟» فرشته گفت: «آری!» آن مرد مهربان دوباره گفت: «بگذار تا بیست سال دیگر بماند.» و فرشته‌ی مرگ رفت؛ یعنی با هم رفتند. مرد، همچنان می‌گریست. زن برخاست. رفتند، تا یک بار دیگر، [صفحه ۸۷] آن مرد مهربان را ببینند. [۵۸].

ناگهان بهار

«کاش می‌شد تا دعا را، سبز کرد زیر باران، دست‌ها را سبز کرد» [۵۹]. داشتیم می‌رفتیم. به فکرمان هم نمی‌رسید که چیزی از «او» بخواهیم، اگر آن درخت خرماي خشکیده نبود! بازهم چیزی نگفتیم. خودش نگاهی به نخل و بی‌برگ و باری‌اش انداخت؛ - ای درخت فرمانبردار پروردگار! از آنچه خدایت بخشیده، به ما ارزانی دار. و ... ناگهان بهار، باران، باز باران، نه! انگار خرماهای تازه بودند؛ به رنگ‌هایی عجیب که بر زمین می‌ریخت. همراهان فقط گفت: - مثل داستان مریم! [۶۰]. [صفحه ۸۹]

شعرها و نثرها

اشاره

حضرت صادق اگر ساقی نبود یک نشان از شیعیگی باقی نبود زنده یاد محمدرضا آغاسی [صفحه ۹۱]

شعرها

موج خیز دانش

- استاد مشفق کاشانی آن که دین مصطفی را، رهبرست صادق آل محمد، جعفرست مصطفی را، حجت پیغمبری مرتضی را، آفتاب سروری جلوه‌ی هستی؛ حسن را، نور عین روح پاک فاطمه، جان حسین گوهر گنجینه‌ی زین العباد کاسمان در دامن باقر نهاد عامل صدیق جان عارفان عالم تحقیق، در کون و مکان [صفحه ۹۲] میوه‌ی بستان سرای اولیا گلبن شاداب باغ انبیا وارث دین نبی، ختم رسل بوستان معرفت را، تازه گل مکتب توحید را، آینه‌دار پرتو گیتی فروز کردگار موج خیز دانش برتر، از اوست چشمه سار زمزم و کوثر، از اوست دانش از او، مبدأ و منشأ گرفت دین احمد از فروغش، پا گرفت یار مظلومان، به هر شهر و دیار یاور مستضعفان، در روزگار چون نمی گنجید در بحر وجود لاجرم، سوق وصالش در ربود ساغر از شهد شهادت، در کشید مرغ جانش، جانب حق، پر کشید

صبح صادق

عنوان شعر، از باز نویس است. - استاد محمد علی مجاهدی (پروانه) ای کوی تو، کعبه‌ی خلاق طالع زرخ تو، صبح صادق گفته‌ست خرد، بس آفرینت ای صد چو «هشام»، خوشه چینت [صفحه ۹۳] گردش، ز فلک، اشاره از تو استاد خرد، «زراره» از تو چون «مؤمن طاق» از تو آموخت لب بر لب هر چه مدعی دوخت اندیشه هر آنچه بود مجمل بشنید مفصل از «مفضل» گر طالع «بختری» خجسته‌ست در حلقه‌ی درس تو نشسته‌ست کی مکتب تو، نظیر دارد؟ صدها چو «ابوبصیر» دارد تا مشعل علم، «جابر» افروخت بس نکته، خرد که از وی آموخت شد شهره به دهر، مذهب تو «حمران» و «ابان»، مکتب تو فانی نه! که جاودانه‌ی تو دریایی و بیکرانه‌ی تو

دریای معالم

- استاد حاج غلامرضا سازگار (میثم) ای روی تو قبله خلاق یا حضرت کاشف الحقایق ارکان علوم پای بست سر رشته نه فلک به دستت دریای معالم و معانی استاد کتاب آسمانی مفتاح و نجات، مذهب تو اسلام رهین مکتب تو [صفحه ۹۴] عرفان و طریقت و بصیرت دلباخته ابوبصیرت حاکم به زمان اشاره تست استاد جهان زراره تست هارون تو، در تنور آتش گل سبزه کند ز نور آتش در محفل بحث مؤمن طاق شد طاقت بوحنیفه‌ها طاق باید چو توئی، امام دیگر کاید به جهان هشام دیگر از کرسی درس تو نمایان استاد چو جابر بن حیان محصول مقدس بیانت حمران و مفضل و ابانت آوای ملک، ندای درست بنشسته رسل به پای درست جانبخش وجود مرده تو منصور شکست خورده تو

چراغ علم

- استاد حاج ناصر تجلی دارد از دانش مقام جعفر صادق قیام علم و حکمت شد قیام جعفر صادق در این عصر فضا ذره شکافان و فیزیک دانان ستایش می نمایند از مقام جعفر صادق چراغ علم را بگرفت جابر کاشف شیمی ز دانشگاه اعلای امام جعفر صادق به فرق کاخ منشور ملل بر اهتزاز آید درفش معرفت از اهتمام جعفر صادق برای رشد افکار کمالات بشر بگذشت به ترویج حقایق صبح و شام جعفر صادق منور کرد دلها را به نور دانش قرآن ز حکمت شد گهر افشان کلام جعفر صادق [صفحه ۹۵] به آیین تعالی بخش خود هر جعفری مذهب به دنیا فخر می ورزد به نام جعفر صادق به پاداش حلاوت های دانش ریختند افسوس شرننگ ظلم را دونان به کام جعفر صادق به چشم دل به قبرستان غمناک بقیع بنگر که قبرش نیست لایق بر مقام جعفر صادق به دنیا جهل و نادانی خود را می کند اظهار تبه کاران به هتک احترام جعفر صادق اگر (ناصر) شهان بر تخت و تاج و سلطنت بالند بر این بالم که هستم من غلام جعفر صادق

دیر و زود

- سید محمد سادات اخوی دل را برای یاد شما پروریده‌ایم ما، هم کمی ز رنج شما را چشیده‌ایم ما رهروان راه شمایم و چون شما از هر طرف، سخن به ملامت شنیده‌ایم ای حرمت قلم! به سکوت قلم، که ما بار غم سکوت شما را کشیده‌ایم لطف خداست این که شما را شناختیم دیر آمدیم و زود به مقصد رسیده‌ایم ما شیعه‌ایم و مکتب ما، مذهب شماست مثل شما ز غیر ولایت بریده‌ایم [صفحه ۹۶] امروز از بقیع شما، دور مانده‌ایم بر آستان یاد شما آرمیده‌ایم آسودگی به سادگی از پیش‌تان گذشت مردی چنین شکسته و تنها ندیده‌ایم گر طعم داغ کرب و بلا، مونس شماست ما نیز داغ مثل شما را چشیده‌ایم

هزار مرتبه دریا

- سید ابوالقاسم میرمحمدی (شهاب) طلوع فجر امیدی تو آستانه‌ی مهری سرود دلکش باران تو آفتاب سپهری شکفت نرگس چشمت به بوستان شقایق تویی ستاره‌ی تابان به کهکشان حقایق به دل نشست نگاهت به گل نشست نگاهم تویی فروغ فروزان به شام تار و سیاهم [صفحه ۹۷] امام مکتب عقلی تو، ای یگانه‌ی دوران! رسول مذهب عشقی مدار بینش و برهان مطهری و منز به نصر ایزد منان [۶۱]. انیس محنت و رنجی امیر بخشش و احسان تو را، چه نام دهم من شهید زنده‌ی جاوید؟! هزار مرتبه دریا هزار مرتبه خورشید

نثرها

واپسین وصیت

- محراب صادق نیا مردی از نسل رسالت، خسته از نامردمی‌ها و رنجور از زهری که به او خورانیده‌اند، در بستر احتضار، رو به آفتاب داشت. گرداگرد این بستر، چشمانی نگران این باغ با کرامت، شاهد بودند که چه گونه ششمین شاخه سار رحمت پروردگار، سایه از خلاق [صفحه ۹۸] بر می‌کشید و به آغوش گشاده‌ی حیدر، پیوند می‌خورد. به ناگاه حضرت، دیدگان خویش گشوده، فرمودند: «هر که را با من خویشی دارد، نزد من آرید!» خویشان آمدند و همچون پروانه‌هایی شیدا به گرد شمع سوزانش حلقه زدند. به جماعت، نظری کرد و فرمود: «آن که نماز را سبک شمارد، از شفاعت ما بهره‌ی نخواهد برد.» [۶۲]. با گفتن واپسین و درخشان‌ترین وصیت، برای رفتن آماده شد. مردی که خورشید، شصت و پنج سال برای دیدنش طلوع می‌کرد و بهار به پابوسش می‌آمد، اینک آسوده و آرام، آماده‌ی رفتن است. اینک «بقیع»، قله‌ی قبیله‌ی عشاق، با آغوشی فراخ، آماده‌ی پذیرش میهمانی دیگر است. «خدایا! بر جعفر بن محمد صادق، چشمه‌ی جوشان دانش و آن که به روشنایی حق، مردم را به سوی تو فراخواند، درود فرست!» [۶۳]. و ما را در زمره‌ی شیعیان او، قرار ده. آمین [صفحه ۹۹]

حجت روشن

- سارا احمدپور (باران) اندیشه در حیرت است از کسی که بهتر از او را، هیچ چشمی ندیده؛ هیچ گوشی نشنیده و در هیچ قلبی راه نیافته. او، آینه‌ی ذات پروردگار بود و می‌دانست هر آنچه را در آسمان‌ها و زمین، و در بهشت و دوزخ بود؛ از گذشته تا آینده! او، هر آنچه داشت، از «خدا» داشت و از «قرآن»، که: «بیان‌کننده‌ی همه چیز است.» او - بیش‌تر از همه - همه چیز را برای ما گفت و خود، چنان بود، که می‌گفت ... تا آن گاه که در اتاقی با پرده‌های آویخته، «تبعید» ش کردند، او را «مسموم» کردند، «شهید» ش

کردند. و «شیعه» منسوب به اوست؛ آیا ما، «پیرو» آن صادق هستیم؟ آیا ما «پیروان» صادق هستیم؟ او، آن گونه بود؛ «مهمز» می گفت: برای دیدن امام صادق علیه السلام به مدینه رفتم و در آن دیار، منزلی اجاره کردم. بعد از مدتی به کنیز صاحب خانه، علاقه مند شدم و یک روز - که هیچ کس مرا نمی دید - فقط دست هایش را گرفتم. همان روز، به دیدار امام شتافتم. پرسید: - امروز کجا بودی؟ بی درنگ گفتم: [صفحه ۱۰۰] - امروز را در مسجد به سر بردم! حضرتش فرمودند: - آیا نمی دانی فقط پرهیزکاران، به مقام ولایت، دست می یابند؟! «من مردی گناهکارم و هرگز نمی توانم از زشتی ها، دست بردارم ... به خودت نگاه نکن که از دام های «شیطان»، رهانیده شده یی. اگر می توانی حال مرا به امام صادق علیه السلام بگو، شاید چاره یی برایم اندیشد.» «ابی بصیر»، پیغام همسایه ی خود را - که از گناهان آشکارش به تنگ آمده بود - در مدینه به امام رساند. حضرتش فرمود: - سلام مرا به او برسان و بگو: اگر گناه را ترک کند، بهشت را برایش ضمانت می کنم. ابی بصیر، از سفر بازگشت و سلام و پیغام حضرت را به همسایه ی خویش بازگفت ... و چند روز بعد، به دیدار او - که در حال مرگ بود - شتافت. مرد همسایه فقط برای چند لحظه، چشم هایش را گشود و گفت: - امام صادق علیه السلام به وعده اش وفا کرد ... ابی بصیر می گفت: سال بعد در مدینه به منزل امام رفتم؛ هنوز وارد اتاق نشده بودم، که فرمود: - ابابصیر! ما به وعده ی خود، وفا کردیم! و آن گاه که شنید پسر عمویش در میان مردم، لب به ناسزا گفتن حضرتش گشوده، بی درنگ از جا برخاست و دو رکعت «نماز» خواند [صفحه ۱۰۱] و یک «دعا»: «خداوند! من از حق خودم گذشتم؛ تو نیز از او درگذر و به کردار زشتش گرفتار نکن!» و ... همو بود، که در واپسین لحظه های زندگی اش، همگان را فراخواند و در وداع آخر - که همه ی چشم ها و گوش ها متوجه او بود - سفارش آخرش برای مان باز گفت: «شفاعت ما، هرگز به کسی که نماز را سبک شمارد، نمی رسد.» آری، کار نیکو از هر که سرزند، خوب است و از ما، بسی ارزش مندتر؛ و کار زشت از هر که سرزند، نکوهیده است و از ما، بسی نکوهیده تر! چون ما منسوب به اویم. او، چنان بود که می گفت؛ آیا ما نیز چنین هستیم، که می گوئیم؟!

از تنهایی

- الهه قربانی «السلام علیک یا جعفر بن محمد؛ ایها الصادق یابن رسول الله!» سلام بر تو، ای آبرومند درگاه الهی! آبرومندی که به واسطه ی خاندان طاهرت، شما را پاکیزه گردانید پروردگار متعال از هر پلیدی. [۶۴]. ای هشتمین کوكب هدایت؛ ماه پر فروغ ولایت و ششم حجت [صفحه ۱۰۲] سرمد! تو گلی از گلشن طاهایی، تو خود مصحف گویا و خلف سید بطحایی. مشعل عرفان بر دست، فیض هر انجمن دل آرای. دریای بی پایان دانشی و سرآمد عالمان هر دو سرایی. سپهر معرفت و تقوایی. ولی الله! رویت قبله ی خلاق است و حضرتت، کاشف الحقایق. شیخ والای ائمه! تو، مصداق صدقی و مراد مرشدان زمان. مذهب، مفتاح فلاح است و سیرت، مایه ی نجات. سلام بر روی ماه تابانت، ای نور مبین! سلام بر کلام و گفتارت، ای روشنگر حقایق دین! ای امام ناطق! کدامین کس، جز حضرتت می تواند مکتب عرفان و طریقت شریعت و راه حقیقت را، چنین استوار و مانا به یادگار نهد؟ و نام آورانی چونان: ابوبصیر، زراره، مفضل، ابن حیان، هشام و ... را، پرورش دهد؟ مگر نه آن که «هارون» ات چون بر تنوری گذاخته، وارد گردید، خدایت آتش را بر وی گلستان گردانید؟ [۶۵]. چونان عیسی علیه السلام با نفس های مسیحایی ات، بر کالبد دانش، روح دمیدی و کرسی بینش و معرفت را، پایدار نگاه داشتی. بی چراغ هدایت، علم هرگز علم نبود؛ که جهل مرکب بود؛ از آن رو که اگر تمامت دانش و دانایی را گرد آورند، فقط نمی ازیم بی کران آگاهی ات است. ای توحید مجسم؛ ای ولی الله معظم! بر بلندای قله ی فقه اهل بیت علیهم السلام تا هماره ی زمان ایستاده یی و چونان فاتح همیشه ی تاریخ، اهل اسلام را، اسوه یی جاودانه یی. [صفحه ۱۰۳] سوگند بر مزار بی شمع و چراغت، که داغت پیوسته در قلبها مان است؛ داغی که روزنه یی از حزن و اندوه، بر دل های شیعیان گشوده و چشمها مان را خونبار نموده است. به خود می بالیم که منسوب به تو هستیم و از مکتب سبزت،

نور هدایت می گیریم؛ هر چند پیکر پاکت را از دیده‌ها مان نماند و مظلومانه به غربت غریب بقیع سپارند. کاشکی مانند غبار غربت، کنار تربت می نشستیم؛ خویش را می شکستم و چراغ مزارت می گشتم ... ای آفتاب برج هدایت! محتاج قبسی از شعله‌های عشق نا متناهی‌ات هستم.

ترجمه‌ی زخم

- شیرین کولیوند (موج) مردی از دنیا تهی، زیر رگبار غم و باران، کوچه پس کوچه‌ها را، با گام‌هایش در می نوردید. دیوارها می خواندند با او که از جنس آفتاب بود. عشق، جنس و رنگ پیراهن نمی شناسد! خسته از لایه‌های گونه‌گون دردهای روزگار، نور می بخشید کوچه‌های سیاهپوش را. دست‌هایش ترجمه‌ی زخم عشق بودند و کفش و جامه‌اش، نشانه‌های قهرش با دنیا و ستم پیشگان شب‌پرست. با حضورش خرابه‌مان را روشن می بخشید. برق این ظهور را در رؤیاهایم، در لحظه‌هایی که دستی، شانه می کرد گیسوانم را، با روحم - هر چند کوچک بود - حس می کردم. طعم نان و خرمایش را، بارها چشیدم. می دانستم گریه‌هایم را، مرهمی است. می دانستم شاهزاده‌ی غمخوارمان سالیان است که با ما هم‌نوا است؛ که باز شبی دیگر خوابم برد و بزرگی دلش را ندیدم و [صفحه ۱۰۴] شاید سواد خواندن حضورش را نیاموخته بودم. ششمین شاهزاده‌ی سلطنت خوبی، آن زمان، وسوسه‌ی در دل‌ها می انداخت. بعضی بهانه‌ی جز شاگردی‌اش را پیدا نمی کردند. تا ساعتی از بوستان لبانش و گلستان نگاهش گلی بچینند. اما ابرهای تیره‌ی آمدند و حجاب‌هایی شدند بر روی ماهش؛ سیم‌های خاردار پیرامون باغ وجودش. دیگر کم‌تر می شد از سب‌های درخت دانش سب‌ی پر کرد؛ اما هنوز می شد با حرارت نفس‌هایش از دور، ویرانه‌مان را گرم، یا عطش دیدارش را کم کنیم. ظلم دیوارها و حصارها کافی نبود؛ که در شبی زیر رگبار غم و باران، روحش آسمان را از عطر خوش حضورش سرشار ساخت ... در این جا بود که داستان طلوع و غروب مردی از جنس آفتاب از زبان پدرم - با اندوه - پایان یافت؛ مردی از دنیا تهی، که زیر رگبار غم و باران، کوچه پس کوچه‌ها را با گام‌هایش در می نوردید ...

از غربت

- سمانه زمان فشمی (شقایق) حکایت قدیم غربت را در میان غریبی شنیده‌ی؟ بیا به روزگار عشق و صداقت بازگردیم؛ به یاد آن مرد همیشه تنها؛ آن غریب آشنا! بیا خویشتن خویش را میهمان کهکشان صداقتش سازیم و با نوای قمریان خوش الحان، تا کوچه‌های غریب، به پرواز آییم؛ به همان دیاری که خورشید، حنجره‌اش را نذر بیداری خفتگان می کرد و جهان، بر مدار روشنائی اندیشه‌اش تاب می خورد. همان راستگوترین [صفحه ۱۰۵] ژرف‌اندیش دنیا؛ همان قبیله‌ی بیدلان شیدا؛ همان فروغ فروزان دانش و نیایش در دل شب‌ها؛ عاشق‌ترین دلجوی تهی‌دستان بینوا؛ همسایه‌ی دیوار به دیوار باران و دریا. بیا، برویم به کوچه پس کوچه‌های بی‌نام و نشان؛ همان خاک‌های سرد و بی‌روح سالیان هجران امیرمؤمنان علیه‌السلام از ریحان - سلام الله علیها - تربت غریب دل خونین من؛ اشک‌های غریبانه‌ی حسین علیه‌السلام و زینب - سلام الله علیها - و ... باشد هرگز از جست و جوی نام زیبایش خسته نشویم، که هر آنچه داریم از فیض مجاهدت‌های اوست؛ همو که به ما آموخت تا عاشقانه عبادت کنیم، عارفانه بیندیشیم، عالمانه بیاموزیم و تمام رنج‌ها، تنگناها و کوتاهی فرصت‌ها را، تاب آوریم و فقط به خوبی‌ها و زیبایی‌ها بنگریم و ... شاهدانه در طلب کریمانه‌ترین مرگ، تا فراخنای مشهد شهادت برانیم.

باغ شقایق

- زهرا زمانی (دریا) در رؤیا، سوار بر تکه ابری نیلی به آسمان‌های مدینه سفر کردیم؛ چه زیبا آسمانی دارد مدینه! و ... دری از

بهشت برین باز می گردد و ستاره‌ی بر بال فرشتگان - آرام - بر سرزمین عرب، آرام می گیرد. و در آن روز که ستاره‌ی زیبای محمد صلی الله علیه و اله را بر دامن آمده - سلام الله علیها - نشانند، ستاره‌ی زیبای جعفر علیه السلام را نیز در آغوش «ام‌فروه» نهادند. و نقش نگین حضرتش «الله ولی و عصمتی من خلقه» بود [... صفحه ۱۰۶] می دانم باید صحیفه‌ی از گلبرگ‌های افاقیا داشته باشم و از اشک گل‌های بهشتی، مرکبی سازم. دست و دهانم را با مشک و گلاب می شویم، تا بنگارم از صبر و فضیلتش؛ و چه قدر اندک است این‌ها برای سرودنش. نه! نمی توانم. دست‌هایم می لرزد؛ مثل دلم و شعر نیز با من کنار نمی آید. من هرگز با این واژه‌ها آشتی نمی کنم. بگذار در تنگنای سینه‌ام بماند، تا آن گاه که عاشقانه به دفتر شعرم تن بسپارند. تمام غم‌هایم را نگاه می دارم، تا باران ببارد. وقتی باران می بارد، من عاشق می شوم. باور کن راست می گویم. آن گاه به دریا خواهم گفت که: او چونان مادرش (زهره) وصله بر جامه‌اش را زینت می دانست. همچون پدرش (علی) شباهنگام کوله‌باری از عشق بر دوش می کشید. و چه مظلومانه، همانند عمویش، کامش زهر آگین شد و چون بزرگ رشید اسلام، شجاع و دلیر بود. مانند سجاد علیه السلام رکوع و سجده‌اش از خاک بود، تا عرش. مثل پدر، «عالم» بود و «طاهر...» و عاشق‌تر از باغ شقایق؛ صادق بود و... دریا، همواره تمنای طلوع نگاهش را دارد؛ تا موج بردارد و شانه بر شانه‌ی باران ببارد.

باورقی

[۱] رواق روشنی / ۸۵ - ۸۱؛ با اندکی تلخیص و تصرف. [۲] به قلم استاد: ابراهیم شفیعی؛ با اندکی تلخیص. [۳] بیست گفتار، استاد مطهری - رحمه الله علیه - گفتار هفتم؛ با اندکی تصرف و تلخیص. [۴] به نقل از: زندگانی امام موسی کاظم علیه السلام / باقر شریف قریشی. [۵] به نقل از: امام صادق علیه السلام و مذاهب چهارگانه / ج ۳ / اسدالله حیدر. [۶] به نقل از: امام صادق / مرحوم مظفر. [۷] تحلیلی بر زندگانی پیشوایان ما. [۸] زندگی و سیمای حضرت امام صادق علیه السلام. [۹] خدا در پاسخ موسی علیه السلام فرمود: هرگز مرا (با چشم سر) نخواهی دید؛ اعراف / ۱۴۴. [۱۰] پروردگارم را با مشاهدات قلبی (چشم بصیرت) دیدم. [۱۱] اگر پروردگارم را (با مشاهده‌ی قلبی) ندیده بودم، هرگز عبادتش نمی کردم! (علی بزرگ). [۱۲] آیا کیست آن که دعای بیچارگان بی‌پناه را اجابت می کند؛ نمل / ۶۳. [۱۳] تذکره الاولیاء. [۱۴] برگرفته از چهره‌ی درخشان امام صادق علیه السلام. [۱۵] اعراف / ۳۲؛ ای رسول ما! بگو چه کسی زینت‌های الهی و روزی‌های پاکیزه را، که خدا برای بندگانش آفریده، حرام کرده است؟. [۱۶] وسایل الشیعه، ج ۳؛ فروع کافی، ج ۲؛ داستان‌های شنیدنی از زندگی چهارده معصوم علیهم السلام / ۱۱۹؛ با تلخیص و تصرف بسیار. [۱۷] ملک حضرتش در روستای «عین زیاد» بود. [۱۸] حضرتش از ۴ هزار دینار، یک درهم را به مخارج خویش اختصاص می داد و باقی مانده را، در کارهای خیر، بنابر استحقاق دیگران، به آنان می بخشید. [۱۹] برگرفته از: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲؛ یا تلخیص و تصرف بسیار. [۲۰] بخشی از شعر «طلوع عشق»؛ سروده‌ی سارا احمدپور (باران). [۲۱] مرد، همسر خویش را در یک مجلس، سه طلاقه کرده بود! [۲۲] حدفاصل بین نجف و کوفه؛ در زمان حکومت ابوالعباس سفاح (نخستین طاغوت عباسی). [۲۳] بنابر گفتار حضرتش: طلاق مرد، باطل بود و چیزی بر گردنش نبود. [۲۴] برگرفته از: سوگنامه‌ی آل محمد علیهم السلام؛ با تلخیص و تصرف بسیار. [۲۵] یعنی از هر دینار، دیناری سود برند! [۲۶] برگرفته از: داستان راستان؛ با تلخیص و تصرف بسیار. [۲۷] منصور دوانیقی. [۲۸] بخشی از شعر «وصیت»؛ سروده‌ی شاعر متعهد معاصر: فاطمه ملک‌زاده (پژواک). [۲۹] بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۵۵۰؛ با تلخیص و تصرف بسیار. [۳۰] برگرفته از: معصوم هفتم و ششم، به قلم استاد جواد فاضل. [۳۱] به نقل از: الامام الصادق، نوشته‌ی استاد الدخیل. [۳۲] کتاب رجال / علامه حلی. [۳۳] جامع الرواء، ج ۲. [۳۴] کتاب رجال / علامه کشی. [۳۵] الاختصاص / شیخ مفید؛ بحار الانوار، ج ۴۷. [۳۶] اصول کافی. [۳۷] منهاج الدموع. [۳۸] همان. [۳۹] انوار البهیة؛ منتخب التواریخ. [۴۰] انوار البهیة. [۴۱] اصول کافی. [۴۲] اصول کافی، ج ۴، باب البذاء. [۴۳] اصول کافی، ج ۴، باب الکذب. [۴۴] همان، باب الهجره. [۴۵] همان،

باب العقوق. [۴۶] اصول کافی، ج ۴، باب الغیبه و البهت. [۴۷] همان، باب خلف وعده. [۴۸] زیارت دریا، زنده یاد: محمد هراتی.

[۴۹] بحار کمپانی، ج ۱۱، ص ۱۴۴؛ برداشتی از سفر حج «داوود نیلی» همراه امام علیه السلام. [۵۰] شعرها و چشم‌ها: م. طلوع. [۵۱] ای چاه شنونده‌ی فرمانبردار پروردگار! آبی بر ما برسان. [۵۲] این واژه را باید «عمران» خواند؛ زیرا «عمران» به معنای آباد سازی است. [۵۳] مدینه المعجز / ۳۸۲؛ برداشتی از سخنان «مفضل» و «داوود رقی» در همراهی با حضرت امام صادق علیه السلام. [۵۴] زنده یاد سهراب سپهری. [۵۵] مستدرک سفینه البحار، ج ۳، ص ۲۶؛ از زبان «عبدالرحمان بن الحجاج». [۵۶] بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۱۷؛ از زبان «ابوالصامت». [۵۷] شعرها و چشم‌ها: م. طلوع. [۵۸] بحار کمپانی؛ باب معجزه‌های امام صادق علیه السلام / ۱۳۷؛ از زبان «صفوان بن یحیی». [۵۹] غریب آشنا؛ برگرفته از: مقدمه؛ م. طلوع. [۶۰] همان، ج ۱۱، ص ۱۲۶؛ از زبان «سلیمان بن خالد» و «ابی عبدالله بلخی». [۶۱] اشاره به «آیه‌ی تطهیر» در قرآن عزیز. [۶۲] مضمون این حدیث و واپسین وصیت حضرتش را، برخی شاعران و نویسندگان معاصر، همچون: استاد جواد محدثی، مجتبی تونه‌ای، سارا احمد پور، مهدی خلیلیان و ... در آثار خود آورده، آن را در قالب شعر و نثر، ارائه کرده‌اند. [۶۳] مفاتیح الجنان؛ قسمتی از ذکر صلوات بر آن حضرت. [۶۴] اشاره به آیه‌ی تطهیر. [۶۵] هارون مکی؛ که همچون خلیل الله علیه السلام به سلامت از میان شعله‌های آتش رهید.

نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatimah.org